ما شاء الله لا قوة الا بالله

بعون عنایت ایزدی و شیرازه بندی اوراق [illegible] مقصف بی نظیر ملقب به رقعات طیبات عالمگیری

رقعات عالمگیری

باهتمام میر احمد [illegible] عبدالرحمن [illegible] گرفته و تربیت یافته خدمت [illegible] معظم مغفور محمد مصطفی خان [illegible]

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ثنای ثناهی پادشاهی که سلطنتش مصون از زوال و انتقالست و پس از املای ستایش جهان پناهی
بگفتش نعت گوش سرتاسر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب همایون فال بر رای مهر انجلای دانشوران سخن سنج
صحیح نقش پوشیده نماند که درین نسخه موسوم به رقعات عالمگیری ملقب بکلمات ط
پادشاه دادگستر عدل پرور ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه هندو
همین پور خلافت فرزند سعادت توام کنایه از پادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم المخاط
سلطان محمد اعظم شاه بهادر پادشاهزاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصة القاب
سلطان محمد اعظم شاه بهادر است و برادر نامهربان عبارتست از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت و فرزندزاده عزیز و فرز
اراده است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر و همین پور سلطان محمد اعظم شاه بها
و فرزندزاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمدة الملک
اشاره است از اسدخان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا سرفرازی یافته
از خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ اختصار القاب ذوالفقار خان
ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی و میر آتش از تربیت خان و حمید فقط اختصار
شروع در مقصد از رقعات موسومه پادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید

... خلافت فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم اعلی حضرت فردوس منزلت ...

... خود ستان میراث ملک قدیم موروثی توجه مغفور داشتند و مکرر افواج بادشاهی بسرکردگی مراد بخش

... چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور ...

... آن یار بیرون خت آنکه مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زر ضایع گشت ازینجا

... نظر بر تو به مصر ... نتواند بسر تمام کند این ... را آرزو بایست ... تحریر اینکه

... با خوبی شایسته و سامان بایسته آن سمت ... دیگر از ما چه می آید با وجود تاکیدات حضور شما ...

... ظاهر اکار ما از شما نیست عبارت بخوبی عبارت ... دلی بود خود آفتاب ... آید

... فکر خود کنید که درینجا ... چه و خواهید نمود و از ... حضرت اعلی

فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از عرض ... ظاهر شد ... بود

... کرده اند بفضل الهی عقل خود ... این بیت تازه از کجا آموخته اند ...

بدنام کننده نکونامی چند   تعلیم کرده باشد بهر حال چون ...

... در جلوس ... حیث ... تاریخ هندوستان بعد ... چنین ...

انشاء ...   استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه

... فساد ... ظاهر ... دست ... عرضداشت ... نوشته بودند مطالعه

... بزرگ ... آن فرزند که خبر خانه خود ندارند ... کجا ... بهر حال

در ... این هم غنیمت است پاس خاطر آن فرزند ... دیگر رعایت کرده خواهد شد

... عرض رسید که آن فرزند نگاهداشت سپاه ... نمایند و نوکران ... میدارند ظاهر

... ساز ... اما ... سلطنت ... کرده اند موجب آن

... بخشان حکم کردیم و آن ... نوکری ... از ... همه فساد ...

... با وجود سلامت ... خان ... کردید ما در ایام پادشاهزادگی با امرا

... همراهی بودند و در حضور ... تعریف و توصیف ... اقتدار ...

بعضی ها ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه باشاره برادر نامهربان حکایت نا ملایم کرده
بی ادبانه بر زبان آوردند بتازیانه اغماض و تحمل متنبه شده از سر انصاف اقرار بصاحب صلاحی ما کردند تا نقش سرداری
و بهادری ما بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت تسلیم گشت و کار ها که بدست بسته بزور بازوی این مرید ضعیف صورت گرفت
شمائل فتح افغانی را شیفته خاطر گردید چو سپاهی جگردار همه کاره آنکه بکار عمده شاهی آمد شکسته دل منوزید فرد

گر صد هزار لعل و گهر میدهی چه سود — دل را شکسته نگه هر شکسته — [illegible] حالا هم اگر بجوئی کنید
عبادی اصلاح کار مفید است — نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر — که هر چه ناصح مشفق بگویدت بپذیر

پیشتر بر چه بعد از سلام علی من اتبع الهدی رقعه ۶ فرزند سعادتمند محمد معظم حفظه الله تعالی و عظم از نوشته عزیزی
معلوم شد که چیره زعفرانی بسر و جامه پلوانی در بر در دیوان می‌نشینند سن شریف چهل و شش بازم باین پیش و فش
رقعه ۷ بعین الخلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسید آنچه بزبان او حواله شده ابلاغ نماید از خود خبر
نیست که کیستم و کجا میروم و بر سر این عاصی پرمعاصی چه ها گذشت حالا از همه مرخص میشوم و همه را بخدا می سپارم فرزندان
مکار را باید که مخالفت نکنند و تجویز کشت و خون خلق که بنده های خدا اند نشوند آنچه بنظر می آید طریقه [illegible] باشند
ایزد مقلب القلوب توفیق محافظت خلق الله که ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست نگهداری کنا[illegible] دنیا
پادشاهزاده محمد اعظم شاه بهادر رقعه ۸ فرزند عالیجاه اسپ اشهوار که این مرتبه برای ما فرستاده اند از سواری آن خیلی خوش شدیم
و یاد از رهوار های پدر پیر از آن فرزند جوان بخت میدهد از کمال تحفظ بخوش خرام موسوم کرده شد چون آن فرزند در تجویز
نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه ما که فهرست آن بعینه [illegible] مرسل آخته سگی خواهد رسید
تجویز کرده بنویسند رقعه ۹ فرزند عالیجاه بدانند که مرسله آن فرزند انبه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه گمنام
نسبتند عالم موده اند چون آن فرزند خود بیت طبع دارند روا دار تکلیف پدر پیر چرا میشوند بهر حال سدهارس و رسنا بلاس نامیده شد
رقعه ۱۰ فرزند عالیجاه مزه کهچری بریانی شما در زمستان یاد می آید الحق که قبولی اسلام خان آن نمیرسد میخواهم که سلیمان
بریانی پز را از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت این فن داشته باشد طلب نماید والا

روز یکه بپاید بخورند بخورانند علیت — خوشا وقتی و خرم روزگاری — که یاری برخورد از وصل یاری
بیت [illegible] — سپاهی از صورت رفت وا ز دو رفت — رقعه ۱۱ فرزند عالیجاه محمد [illegible]

خوب برآمد و کار دولتش ترقی روز به روز دارد حالا از تربیت والاجاه غافل نباید بود صوبهٔ مالوه و قیمت
اقبال مهم سیتیجی و تنبیه جاپانان بنام فرزند زاده بهادر بحال خواهد ماند و فرمان جهاد شد که از راجپوتان چند آدم
بشن سنگه کچهواهه همراه خود دارد و توپخانه و غیره اسباب جنگ مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد
بزرگوار را آن روی زبده دیده راه بیت الاسلام آباد عرف متهرا برسد رقعه ۱۲ فرزند سعادت توام عالیجاه
اعلی حضرت سیفر مودند که شکار کار بیکاران است انسان اگر با مور عقبی نتواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بکار
که الدنیا مزرعة الآخرة واقع شده خود بدولت نفس نفیس چهار گهری آخر شب از خوابگاه برآمده با بسیار توفیق
وضو کرده باوراد و وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوة با جماعت فضلا نماز صبح ادا
کرده به تجهر وکلاه درشن تشریف می آوردند و در شنیان از سعادت دیدار فیض آثار نواختند بعد برآمدن چهار گهری روز
دیوان عام سیفرمودند در آن مجلس جمیع منصبداران جز و کل بار مجرا یافته دیوان اعلی و میر بخشی بتجویز اهل خدمات
و حقائق حسن تردد و جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان و کروریان صوبجات بعرض رسانیده و امیدوار
هرکدام با نجاح مرام پرساخته و لشکری دیگران میفرمودند و بعد ملاحظه معتاد اسپان و فیلان خاصه یکپاس و دو گهری روز
برآمده از دیوان عام بدیوان خاص رونق می بخشیدند و در آن مقام بخشیان عظام احوال نو سرفرازان منصب معروض نموده
حکم عرض مکرر و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب وقائع و سوانح هر صوبه عرض کرده فراخور مقدمه صدور احکام
و فرامین احکم ناطق میگرفتند تا قریب سه پهر این معاملات در پیش میبود من بعد برغبت طعام خاصه که تاکید آ
از وجه حلال مرتب میشد متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و دلگستری بقدر سد رمق نوش جان فرموده
و خبر اکل و شرب وظیفه خواران راتبه داران که اکثری از آن علما و فضلا و طلبه علم و مساکین و غربا و یتیمان و بیکسان
و بیماران بودند و بسیاری از آنها در نظر کیمیا اثر روشناس میشدند استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف
ساعتی با دل بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهری روز از خوابگاه برآمده وضو کرده در نماز خانه به تلاوت
قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر ادا و برلب تسبیح در دست از اسد برج آمده می نشستند دیوان اعلی
در آنجا حاضر شده بعرض معروض مطالب مالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذها باستخطای خود میرسانیدند و چهار گهری روز
مانده باز دیوان عام سیفرمودند در این وقت بخشی و دیوان تن و نو سرفرازان منصب طلبداران جاگیر از نظر انور

میگذرانیدند و آنحضرت بعد از تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاردانی هر کدام فرموده برای تشخیص منصب
و تنخواه جاگیر حکم میفرمودند و بعد از شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتکدهٔ خاص تشریف میبردند
و در اینجا مورخان شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصهٔ جهان حاضر میشدند اند و
پرده نشینان بیرون و ذکور هر یک موافق رغبت طبع اشرف اعلی احوال اسلاف از بزرگان و پادشاهان و عجائب
و غرائب یار و امصار بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانه روزی خود را باین قسم تقسیم
فرموده داد زندگانی و فرمانروائی میدادند چون شفقت پدری در حق آن فرزند قلبیست قلبی لهذا در نوشتن و اطلاع
دادن هر آنچه خوب باشد و بر آن فرزند ارجمند بنده بود بی اختیاریم درین وقت آنچه بیاد آمد بر زبان قلم دادیم
معاف دارند رقعه ۱۳ فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهرا در سواری خیلی جلد و تند میروند چنانچه
سید سایبان بردار ایشان از پا در افتاد و زندگی را جواب داد و بندگی در حضور بحضور رسانده طریق سواری دیده اند چرا
خلاف آن پسندیده اند فرد آهسته خرام بلکه مخرام زیر قدمت هزار جان است
رقعه ۱۴ فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم حسین بیگ دیوان کار چکله کوره را برعایت خاطر آن فضل
اجهل معزول نشده و رعایای آنجا واویلا دارند و سر بسنگ میزنند و میگویند مصرع اگر تو می ندهی داد روز داد هست
محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام ما و شما مینویسند جزای عمال حق دانسته باحوال ساکنه آنجا وارسند و الا جاگیر تغییر خواهد شد
و عوض تنخواه نخواهند یافت رقعه ۱۵ فرزند عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ دیوان حاصل آن فرزند کار با تجربه در
سر انجام مهمات بخیلیست تا اضافه منصب و خطاب خانی اگر بتوسط داده آید آدم خوب مثل طلای مغشوش است بیت
آنچه میجستیم و دیدیم کم که بسیار نیست نیست جز انسان درین عالم که بسیار است و نیست روزی سعد الله خان مرحوم بعد
فراغ از آمد و رفت و ظائف تا دیری دست بدعا برداشته بود یکی از ندمای گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت
آدم خوب اسحق حرف خوبی گفته هر چند جوهر دیانت امانت در خلقت انسانی جبلیست بهر که حق تعالی کرامت
کرده باشد اما بجهت انصاف آقا ابنغر و خلی هست که نوکر را مرفه الحال از وجه معاش مقدار احوال خارج المال ارزد جز
عالم تعلق خلل انداز اعتقاد او شود که مزدور خوشدل کند کار بیش رقعه ۱۶ فرزند عالیجاه بهادر
نصرت جنگ التماس پایهٔ مراتب کرده اند اگرچه ضابطه نیست که بکمتر از شش هزاری حمت شود لیکن چون دو کار

وسیت بستاز دست او برامده و پاس خاطر آن فرزند علاوهٔ آن لهذا دادیم از همان ماهی مراتبها که از اینجا آورده
یکی بگیرد و شکر این موهبت عظمی که مافوق مرتبهٔ اوست بجا آرد رقعه ۱۷ فرزند عالیجاه میرخان متصدی محالات
سپاه آن فرزند پرگنه سکره را واگذاشته نموده عوض آن محال دیگر میخواهد و در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبیدار است از اینجا
گوشت و استخوان آنچه بود برابر قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر برآورده از همانجا بدهند
رقعه ۱۸ فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه از وقائع صوبه مالوه بعرض رسید که پهار سنگه گوند
که از کمال نخوت پندار مایهٔ شور و فساد شده مقصد هنگامه آرائی بود از دست تلوک چند پیشدست دیوان آن فرزند
ارجمند اقبال پیوند کشته شد و بجهنم واصل گشت الحمد لله علی کل حال بیت ای خدا قربان احسانت شوم
این چه احسانست قربانت شوم فی الحقیقت ظهور این امر نتیجهٔ فیض تربیت آن فرزند است که نوکران دل داده
سرگرم کارهای عمدهٔ پادشاهی میکنند باین توجیه که تهنیت خالی بزبان نباید مالای مروارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای
آن فرزند مرحمت نمودیم و چون این مبند و همان شکل رسته آورده که گویا گنجشک وانه باز سی ازده اورا منصب پانصدی
ذات و صد سوار و خطاب رایی و عطای خلعت و شمشیر و اسپ سربلندی بخشیدیم آن فرزند هم حمایتی خور که موجب
امتیاز او در اقران و امثال تواند بود البته مع نشان تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر را
هوس خدمت و امید نتیجه افزاید رقعه ۱۹ فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورتهه از فتح جنگ خان بابی تغیر
کردن و ببرادر داروغه دیوانخانه خود دادن شیشه در سنگ ابدست خود شکستن است قوم بابی در صوبه گجرات از مدتها
موقر و اسم و رسم سپاهگری دارند فوجداریهای صوبه غیر از اینها بدیگران دادن دور از عقلست سورتهه جا
که مثل حسن علیخان پسر الهوردی خان و صف شکن خان وغیره پنجهزاریان فوجدار آنجا بوده اند تا از عهده
بند و بست آنجا برامده اند اگر متصدیان آن فرزند بر نقشهٔ عمل شجاعت خان مرحوم راه روند خوب است
والا این صوبه گجراتست خدا نخواسته اگر سر رشتهٔ عمل یک دو جا برهم خورد تدارک آن بطول خواهد کشید
پیشتر محنت ار زند بیت من نگویم که این مکن آن کن مصلحت بین و کار آسان کن
العاقبة بالعافیة رقعه ۲۰ فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاهراه از بهادرپور تا خجسته بنیاد خالی از
مخاطره نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافرین بغارت میبرند و مترددین باستقلال نمیتوانند آمد و رفت نمود

هرگاه در قرب لشکر با وشما این حال بوده باشد وامی بر حال طرق دور دست معلوم می شود که منهیان

احتیاط خبر آن فرزند نیز سانند از انجاکه غفلت وبی پروائی خلاف طریق ریاست جهانبانیست کاتبان

جدید بتهدید تعین نمایند وعمله وفعله پیشین الیشان را رسانند وفوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان

از بیخ وبن کرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند سنگ بدعملی تاکی گوارا توان کرد بیت

بیکیج نیم نان کن یا بفکر سود باش | ای فرصت بخبر در هر چه باشی زود باش | والدعا رقعه ۲۱ فرزند ارجمند

عالیجاه آبخوره سفید چینی خوش نماش که اکنون با وجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن

کسی کجکره نیز بنظر گذشت برای آن فرزند دلبند فرستادیم شکر هر دو عطیه بجا آرند ودر ارسال قوالی انبه

بتلافی مافات کوشند رقعه ۲۲ فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبد اللطیف قدس سره الشریف

رفتیم ودر اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات کهرگون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود

این مصرع بر زبان حقایق ترجمان راندند بیت شاه ما را ده دهد منت نهد | رازق ما رزق بی منت دهد

گفتیم همچنینست اما تقدیم خدمت فقرا واهل الله برای خیر وبرکت دنیوی وعافیت خود وحصول دعای مزید نعمت

ودولتست نه برای آزو منت گفتند اگر فی الحقیقت از تقسیم اراده باطن نیت خیرست نصف غلات از حصه رعایا

بگیرند بلکه بمظلومان محنت کش زیاده ازان بگذارند ودر اروه وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در بابانها

وزوایای ویران مسکن اند مقرر سازند وبداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی تلف نشود ودست اقویا از حال ضعفا

کوتاه باشد تا افزونی دولت ونعمت مشاهده نمایند بتقریب این سخن حکایه کوره این نقل بیاد آمد که بی اختیار آن فرزند تعلیم

والدعا رقعه ۲۳ فرزند عالیجاه داروغه توپخانه ودیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند واو تهانجات بخویشان

واقربای هر قرارخوار سپرده مستغیثان بحمایت او رعیت مذکور بعدالت آن فرزند نالش یابند وجمعی پال هردم خوار او باش

رفیق واتباع او شده خلق الله را ایذا میرسد متحیرانیم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد حق سبحانه تعالی

عادلست اگر ظالم را کار فرما کنیم هر عذابی که از ظالم مامور بر ما آید عدلست وبآن سزاواریم که ظالم را از دور دادن بیداد

وادخواه رسیدن بر بختی ونجو ظلم بود | بیت گندم از گندم بروید جو زجو | از مکافات عمل غافل مشو

رقعه ۲۴ فرزند عالیجاه مثل زاهده با ضعیفه بیچاره تا کی بحال تباه وتحیر خواهد بود وشما حقی ارادتمندانه

کردند نتیجهٔ آن دیدند مشفق من هیچ حال نباید بود یاد داشته باشند که روزی که فیل فتح جنگ خان بر آن فرزند
حمله آورد و میر بد هوچه کار ساختند کرد فیل از شوخی باز داشت و خلعت عنایت یافت که حق خانه زادی بجا آوردم
فرزند چرا بگیرم براتی او خاطر ما سینه را از کینهٔ دیرینه پردازند و آن ضعیفه را که بخبر شما دیگری است مشمول عواطف سازند
بیت قضیمان خود را بیفزای قدر — که هرگز نباید ز پرورده غدر — رقعه ۲۵ فرزند عالیجاه نوشته
اعتماد خان حقی نیست که خواهی نخواهی بران عمل کرده شود بعد تحقیق آنچه لازم است حکم کرده خواهد شد رقعه ۲۶
فرزند عالیجاه روزی سعدالله خان در حضور پر نور اعلی حضرت صاحب قران رسیده عرض کرد که فقره چند در بیاض
بنظر آمده بود نقل بر میدارم تا بعرض رسانم قیام بنیان سلطنت از عدالت افزایش ملک و مال از شجاعت و سخاوت
صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جهلا نشان عقل است عامل بودن بر عقاید مستقل ماندن در
عین شدائد مقصر نبودن در امور دنیوی از تدبیر واصحی و شاکر ماندن بر تقدیر دیر پائی خاندان از ترحم نمودن بر بیتیمان
و محتاج نشدن جمع داشتن کام روائی محتاجان انصرام امور ملکی بصلاح و صوابدید وزرا مظفر و منصور بودن با استعداد
همت فقرا تندرست ماندن از تیغ نزاله در ورود مندان امید رحمت داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان آن حضرت
خیلی محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان مبرور دادند و آخر روز چند سمات محمودی زر در وزن یک رنگ بخان کوره مرحمت فرمودند
خواستم که تنها متلذذ نباشم تا آن فرزند دلبند هم نوشتم توفیق عمل بهمگنان رفیق باد رقعه ۲۷ فرزند سعادت توام
محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهراً بسیر ناظر دیوانخانه آن فرزند عالیجاه در نقار خانه قمار میبازد حیف صد حیف
با وصف دعوی جهانبانی این همه غفلت و نسیانی هر کارها را چه شد که خبر نمیرسانند تا از فروشی خواهد بود کتابان
مقرر سازند و تنبیه کنند رقعه ۲۸ فرزند عالیجاه ظاهر ایشان یکماه طرف پای تل و صید کلنگ بسر برند
اگرچه شکار شغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا امید نفع ما در صورت فراغ از سر انجام امور متعلقه که منزله فرا
توان گفت خوشنما و خوش آینده تر است خصوصاً ادای حقوق ریاست که شرعاً و عرفاً واجب شده و خبر باز پرس آن
از احادیث معتبره و تواریخ مشهوره و غیره کتب سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید داشت شما را از تمشیت امور
یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد به تنظیم و تنسیق معاملات متعلقه خان دوران و عاقل خان و شجاعت خان
و محمد بیگ چرا نمی پردازند شما را ذوق صید کنجکی و ما را شوق قلاع شکنی و خرسن بچگان اگر شیفتی بهیات معاش

ناصح خود یافتم کم در جهان — هر کجا ناصح برای دیگران — کجا و معاد کجا **بیت**

گر بیابی بخت خود بر حال ما — عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی آید فردا خدا را جواب باید داد

رقعه ۲۹ فرزند عالیجاه اگرچه آن فرزند جوان مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر مشتاق پسر جوانست

رقعه ۳۰ فرزند عالیجاه محمد انور سودا گر بعضی بینات در اصلاحات — بیا و از دل ما کوه های غم بردار

ندارد و اعمی بجهان میباید که فرزند را پاسبان کردن با کمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین بنحو بیجا آینده عمل نباید

رقعه ۳۱ فرزند عالیجاه قصبه دوحد از مضافات صوبه گجرات لهذا این عاصی بر معاینت عمارت سکنه انجا فواید

داند و میر مخفی را که از مدت فوجدار آنجاست مستمال سجال ارند و حرف ضعیفان صنعتی فلو بهم حرفی رحم الله مرضا

در شان اینها نجو دشنوند **فرد** عنایت بر ضعیفان گو نشد چشمی گرا — بهر کوچک خود لطف بایست شاهانرا

رقعه ۳۲ فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در فرقه ضاله غنیم لعنیم رفته میگویند که از قبیله

معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بوده است بی شبهه آن قدیم را مقربان جدید در خطر شما

نخواهند دید آن فتنه گذشته را طلبند و پیش ما بفرستند کالای بدبخت خاندان را انبوسیند که بعد اطلاع

احوالش هموان طلبید **رقعه ۳۳** فرزند عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ نبوسیده و حقوق

خدمت او محو نگردیده و ورثه او همین دو داماد و یک متبنی اند باید که تفصیه که صدق و بطلان آن العلم عند الله

چرا از زبان می اندازند و بنام میزند و از تعذیر مسلمان عرضی غیر مرضی می نمایند **رقعه ۳۴** فرزند عالیجاه سید

عمده ترین محال صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده و سابق سربلند خان و حسن علی خان و کم منصبان

مثل نوازش خان رومی فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار عامل کارآگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا

بفرستند زر بحضور اعلی حضرت مذکور شد که رونق خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعد الله خان را

عبد النبی دیوان خان موصوف کرده خود ش مصروف سجاده دل در امور مهمه کار و الاست وقتی کنایه با خان

مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی

و در صفت زر افشانی دارم آنحضرت الحمد لله خوانده بر زبان در فشان آوردند که بایدی صفت خود شما را هم

موصوف میدانیم و ایشما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار خدا ترس آبادان کار کمیاب **بیت**

اینچه پرسیدیم دیدم کم که بسیارست نیست و نیست جز آدم درین عالم که بسیارست و نیست خان مذکور آداب بجا آورد

رقعه ۳۵ فرزند عالیجاه شغل و عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد مرسله سوانح نگار ظاهر شده باشد گردد غفلت ار روز جزا پس داد ع داد وداد از دست غفلت داد وداد

رقعه ۳۶ فرزند عالیجاه ما شما را خود تجویز و خود تمیز و دو همه چیز میدانیم ع زچشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ محمد بیگ خان را تغییر کردن و شیر انداز خان را فوجداری سورته دادن عجب عجب خواهم ز امور ار شخصیت شعور آدمی سمت ظهور دارد ع سیمای آدم آینه حال باطن است اینجا بسیار از بیان سپاهی امثل مثل قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمال و سید مراد را که دران صوبه فی الجمله موقر و معتبر اند تعین میکردید مضایقه نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع محالات معموله آن بجاگیر ایشان مرحمت شده از نوکران قدویت نشان خود هر کرا لائق دانند بر گماشته امان الله ملتهب ذبهاد بیگ شروانی اگر دوری ازان نور الابصار اختیار کنند ظاهر اتحمل این کار توانند شد و دیانت داری و واقف حالی جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالیست ضایع کاران مطلب جو موجود و خوش سلیقه داران راست گو مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند ازهمین جهت فتوحات متواتره و مهمات متکاثره میسر بود اما در عصر اعلی حضرت بندهای نامدار جان سپار و عاملان آباد دان کار و دفترداران هوشیار بسیار بهم میرسیدند و با این همه بذات قدسی صفات دررتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطنی و ظاهری فرمودند یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان مطلوب بود در حالت تجویز بیست کس از اهل کار و بیکار بهم رسیدند حالا یک کس امی بیوانی بنگاله که بجا بایشان راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته نمی شود از نایابی آدم کار آه آه

رقعه ۳۷ فرزند عالیجاه کم غیرت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مکافات نبودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند در بار برو حاجی پور و دیگر تهانجات فوجداری که هر روز دارو گیر و جور خیط ظلم میشود و از پیشه گنج و قریب لشکر کولیان امیر میشوند و سکنه شهر و مسافران غریب البته میبرند امان الله بیگ داروغه توپخانه و دیوان خانه را فوجدار کرده اند و او تهانجات بخویشان خائن و مردار خوار سپرده مطلوبان بجاست و پیش آن فرزند نمیتوانند فریاد حیف صد حیف وقت چون سیف میگذرد و ملتفت بناشی دنیا و خوف ایزد جل و علا از خاطر میبرد

فوجداری یکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان نیکنام
بوده اند و با سکان شهر ممارست ورزند و اشکاف میگویم که در دادن اجرای رعایت و غفلت از احوال عمال خود خواهیم
واقعه نگار و هرکارهای معتبر و محتاط در محال بگذارند و روزمرهٔ اعمال حکام بخوانند و بر وقت تلافی پردازند هر دو
چو پرسش کنهم بروز حشر خواهد شد   تمسکات گناهان خلق پاره کنند   رقعهٔ ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی
عبدالله برحمت حق پیوست ما را و خلق الله را درین خدمت خوشنود داشته بود از احوال پسرانش اطلاع
نداریم عبدالمجید خان پسر کلان او و چندی قاضی لشکر ایشان بود جوهر فضیلت و بی غرضی و صلاح اگر دارد بنویسند امر
خطیرتر از قضا نیست که بندهای او و حل شاه بقول و تصدیق قاضی پسر قتل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق
و تشخیص صدق و بطلان توفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب کنا در کالمعدوم رقعهٔ ۳۹ فرزند عالیجاه
داروغهٔ عرض مکرر شما را محتاط شنیده ایم اینجا سیاوش خان شاه میر با وصف منصب پیش جاگیر سر حاصل
آغشته غرض و متصدی این کار را دیانت شرط است اسدالدین پسر دلاور خان که پیش ایشانست اگر این جوهر
ضمیمهٔ شعور رسته داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی مامور گردد این خجسته از خود رفته بغرض بیوه
جویای انسانست و آن حکم عنقا دارد از حکیمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بی غرضی
که جوهریست از خلقت جبلی و در صفا آب و تاب آن از نظر غور و توجه باطن آقا که نوکر بهیچ قسم محتاج و درمانده
نماند و جوهرش در همه حال روشن و مجلی باشد و زنگ احتیاج پردهٔ صفائیش نگردد رقعهٔ ۴۰ فرزند عالیجاه
اشقیا از چهار کونده تا عادل آباد متواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که بیخبری نخواهد بود
العاقل تکفیه الاشاره شما را خبر دور و نزدیک میرسد از احوال بدر روز چرا اطلاع ندارید فکر مآل فی الحال
باید کرد و نوکر خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانیدن علت لست الدنیا مزرعة الآخرة انتظار جواب
داریم و ظالمی از عالمی در حق خود فاتحهٔ خیر خواست جواب یافت که در بارهٔ ستمکاران خیر داد مظلومان دعای عمر
اثر ندارد و بس رقعهٔ ۴۱ فرزند عالیجاه جانا عزیزا چند فقره از بیاض اعلی حضرت خوش آمد باقتضای شفقت قلبی
بی اختیار باین فرزند ارجمند نوشتیم که تنها مشاور دنباشیم چندین چیز بهترین اعمالست بر وند دادن بمردم بد
تر نجیدن بعدم حصول مقصد ترسانیدن مردم خوب باج نخواستن باکمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد

جستجو کردن قابلان با استعداد بار ندادن پیش خود بمردم جهال داون بارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از
سوال بکرم داشتن اهل فضل مصروف نمودن مزاج بعدل میل نکردن باقوال بغیر عقائد بیخبر نبودن از
احوال متوکلان بی مسکنت غنیمت دانستن وجود یگانگان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمعیکه مصالح امور دنیا
وعقبی بوند در این عصر هم مردم خوب بسیار ند اما دل متفحص و توفیق پیش آوردن آنها کو ظاهرا بعد چندے

بدتر ازین خواهد شد **فرد** من زوضع زمانه در فکرم که مبادا ازین بتر گردد

شما که داعیهٔ جهانبانی دارید بجویید و بجوئید و بکیرید و نگاه دارید **رقعهٔ ۴۲** فرزند عالیجاه گلشن روان نامهٔ آن
پهلواری که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با بال و جمال همه صفات فرسیت دارد
بر اسپ نیلوفر و چوا چیدن که متواتر سوار میشوند ظاهرا از سواری آنها محظوظ اند دو اسپ کی بنام خوش خرام و صبا رفتار
پیشکش امانت خان که در اهتمام الهیار خان طیار شده اند برای آن فرزندی فرستادیم اما اختهٔ بیگی محمد اشرف
میرزید که اسپان حج سیچرا امید منه بهرحال با خواهیم فرستاد **رقعهٔ ۴۳** فرزند عالیجاه تفصیل مصائب سفر بیاق که
از نوشتهٔ وکیل و اظهار جراس شنیده باشند حالت با دیلی و محنت ناکشیدنی بر اهل میان و لشکریان گذشت بیبد
که صعوبت این بیاق سراپا شتاق بسر آمد و بخیر و مراد بمعاودت شد اگر چه چنین ارادت از تکاثر سیئات کائنات
میگویند اما عمل و الی در انتفاع و ضرار خلق انند تا تیرکلی دارد و آن اشارت بر شامت این بیچارهٔ ناکاره میرود
قلعهٔ ستاره با سم اعظم تاره موسوم شد و شاد یا فتح بنوازند و حرف تا بایام طفولیت یاد دارند که بابا جی وهون بهون
قلعهٔ سیتارا با سم نول تارا موسوم میشود **تفصیل** یورش مار از کنیزان خوب بسیر سند **رقعهٔ ۴۴** فرزند عالیجاه درا جداباد
میر عرب و بیش از اودیده اند البته باز برخورد و سلام این شرمندهٔ عقبی و طالب دنیا را ابلاغ نمایند و خیر عواقب با معود
و سلامت ایمان از دل و جان مسالت نمایند و بگویند که نزدیکی با جل و دوری از حسن عمل عمر این غافل جاهل گذشت
و قدری که مانده نیز لاحاصل میرود و قدم حیات پیش رو و فکر نجات پس **فرد** آنچه ما کردیم بر خود هیچ نابینا نکرد
در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را **رقعهٔ ۴۵** فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی و ناهمواری میر بهو که از
وقائع رکاب آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرائید بعیت لعی معنوی مصداق حال او ست بیت ملفتت حق با تو سا با کند
چونکه از حد بگذرد رسوا کند معاتب ساختن و از نظر انداختن او وسمت وجوب داشت که بر حقوق

گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد و سعد الله خان از حق نگذشته گفت خوشا حال سعید خان
که چنین آدم پیشکش میکند و معروض خوش کردارش میدهد بزبان مبارک آن حضرت رفت که نوکر کنانید
کار شما و پیش آوردن مردم خوب کارها و رونق کارهای ثابت صاحبان رساله این منصب باگذارند که جوهر
خوش تحریر و تقریر و عامل آبادان کار و سپاهی قبیله دار بسیار میخواهیم هر جا باشد بهم رسانند و از نظر اشرف
بگذرانند امیر الوزرا عرض نمود که آدم هر صنعت در عصر اقدس مشق هر حسن عمل که میکنند آخر کار بمنصب
و عطای خلعت فاخره امتیاز میابد حکم شد که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید
سعید خان بهادر در کفاره این حسن توفیق خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و علما و غربا تقسیم نمود
رقعه ۵ فرزند عالیجاه فردی بهار اثال دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانیده
کرده اکثر روپیه بابت طلب تفاوت ایام مابین از سرکار والا بابت تنخواه آن فرمان آنحضرت فرد حواله
سعد الله خان فرمودند که از روی سررشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رسانند خان کور فی الفور التماس نمود که چنین زرها
از خزانه تنخواه نمیشود ثانی الحال در مطالبه تصرف حساب نقدی محسوب میگردد دارا شکوه بعد برخاست بار باد داد این اعلی
کلمات تند گفت چون از روی فرد مرسله مشرف غسلخانه بمسامع علیا رسید همان وقت شقه سر او در نامهربان
نوشتند و این نظم بقلم آوردند فرد
با صاحب اقبال مجادله با خویش ستیزیست   هر کس کشد بر آینه خنجر بخود کشد
دریافت صندوق دیطلاق خاصه ابنای ملوکست بهار اثال کفایت خانه شما و سعد الله خان صیانت
مال ما میخواهد هرگاه این فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعد الله خان
ممکن الحصول است یا نه ملول ساختن بنده های پادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بعید است و آوردن
دل این مردم خوب بمصالح کار آن صاحب شعور و سلسله افزایش مال و خورش نامی صاحب معامله اند آخر روزی
چند سهان محمودی خرد و فردی یکرنگ سه هزار دینار نقد به سعد الله خان انعام فرمودند رقعه ۵ فرزند
عالیجاه این نقل از بالی شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بهوش آن فرزند هم برسد روزی
اعلی حضرت علی مردان خان و سعد الله خان را در خلوت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهرفشان فرمودند
که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف است نعوذ بالله اگر پادشاه بی جوهر به تیغ خلافت فائز آید

و وزرا و امرای بی حسن تدبیر را بروی کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد در رو دهد + پریشانی رعایا
و بی سامانی برایا و شیقه کم حاصلی و ویرانی شود شاحسبة لله با فقرا و صلحا صحبت داشته بعد نماز پنجگانه برای ما
دعا میخواسته باشید که رونق سلطنت نگاه و هیچ کدام بد بر زبان نیارد و بعد ما هر که از پسران فرمانروا شود
بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه میابد که مهین پور خلافت اگرچه اسباب شایان
و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن علم و نیکوان و دوست بان واقع شده ع بابدان نیک بدنه بیگانست
شجاع عیار از سپه حشمی و ضعفی ندارد و مراد بخش مجهول الکیفیت بالکل و شرب مساخته دائم الخمر است + مگر فلانی یعنی
این عاجز فانی ذی عزم و مال اندیش بنظر می آید اغلب که متحمل امر خطیر ریاست تواند شد سعدالله خان این
مصراع مولوی برخواند ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست آن حضرت فرمودند ع
تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد **رقعه ۵۵** فرزند دلبند من میگویند علی مردان خان و ابوسعید میرزا و قلیچ خان
روز چوکی سپاهیان اول تواضع قهوه میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت
خوشبو و پان میدادند و بمردم خانه آن جماعت طعام تمام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بر تنها خوری
این فرقه و کم همتی ما طعن نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرده فرمود که
هنوز موقع سپاس و موضع حمد بیقیاس ست که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جان است و نه اندیشه سستی دین و
ایمان درزمان مستقبل نیات ابنای دنیا مبدل خواهد گشت و جورهای متنوعه ظهور خواهد یافت عدل و احسان
قطعاً خواهد رفت سلطان و محافظان بلاد برملا بغارتگری خواهند گرایید خلیفه عصر حشم ازدیاد خواهان خواهد بود + شنید
امیران مصاحب بهمدیگر معاونت ستمگران خواهند کوشید حق زائل و باطل خواهد گردید + نسوان بدلبری پیشه خواهند
دختران لوزارت خاص خواهند یافت مردم ذوی الاقتدار از بس بدلی مبتدی عمداً با صلاح کار نخواهند پرداخت
مستحقان امور با وجود گوشه نشینی ایمن نخواهند بود و بی شعوران ناکرده کاران کار فرمائی خواهند نمود و پسران بر پدران را خواهند
و پدران بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق و بی مهری شوهران طالح خواهند نالید باران وقت نخواهد بارید حکام علانیه
بغرض شهوت طبعی گران خواهند فروشانید ممالک از تنظیم کار فرمایان ویران خواهد گردید فواحش در مساکن خواتین علانیه
ساکن خواهند بود و مردان به پوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود **رقعه ۵۶** فرزند عالیجاه فاضل خان

میرزادی شما درگذشت دل بدرد آمد پیرانه سر از راه کار خویش اهمال بود جمله تجاویل امر حساب میشد آ
و خانه این بیچاره بیابان از میرسامانی خود روش سیاحت در خویش سیر تی وزیرخان حاجی محمد هم شبه به باید کرد
سید محمد خان میر بیاز هم اگرچه بد نیستند اما متصدی سنجیده نه چون منتسبان شما اکثر بلازم ما میشوند حالا قابل خان را
میخواهم از شما بگیرم شما برای این کار میر محمد محسن را نگاه دارید اینجا قحط الرجال است تا آمدن او عنایت الله خان
سرانجام خواهد کرد و گو مشاغل بسیار دارد حق حافظه مریم بیشتر است پسرش هم از تخصیص بیگانه نیست ما طرف
خویشاوندان سخت میگیریم و مکرر رمز و تصریح نصایح میکنیم که از ما توقع سعدالله خانی نه داشته باشند مال برادران خود
نمیداد و میگفت که خانه برانداز متصدیان همین بلا داند خدای تعالی رفیق بد را هدایت کند یا گردن بشکند
رقعه ۵۷ فرزند عالیجاه ذائقه پسند جدا ذائقه پدر پیر چه شگوار آمد نعمت و دولت پسر جوان بسیار باد
ع هر چه از دوست میرسد نیکوست رقعه ۵۸ فرزند عالیجاه جان پدر و حاصل زندگانی پدر صوبه گجرات مثل
بنگاله و دکن قابل نیست که بنابر بعد مسافت سرحد مملکت تجویز تا طمان خواه مخواه منظور شود در دینه ما من بعد
عمل نمایند تا آن وقت که آن هم قریب است بو بعده و وعید کا تصحیح باید کرد و مهجور برگشته و وجد که پیر منست
تا به عوارض بدلی ملازمت شما نکرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه ۵۹ فرزند عالیجاه فقیری حدیثی
نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از روح الامین جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمال است
گفت خدمت ملوک که نفع و سرور به اهل حاجت رسانند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان
میکرده باشم فرمودیم که نقصان نیست رقعه ۶۰ فرزند عالیجاه بهادا یا که امرای والی آینده برگشته دادن آن
نقصان بیت المال است اگرچه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین عمل نباید رقعه ۶۱ فرزند عالیجاه
اسپ کلی که این مرتبه فرستاده اند صورت سیرت خوب ندارد از اسپ اولین هم خوب اند سبک سیر نام کرده شتیم
که اسم با مسمی باشد رقعه ۶۲ فرزند عالیجاه موسوی خان انتجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده
یک کار هم خوب برآید غنیمت است صورتش بد نیست سیرتش نمیدانیم مصرعه که خبث النفس نگردد بسالها معلوم
کلیه اینست هر کرا خدمتی باید فرمود تحقیق متفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم حسن خدمت فریفته
مینمایند و باز اغراض نفسانی را کار میفرمایند اینجا بعد افتخار خان و محمد علیخان خانسامانی را فاضل خان

و نصائح طبیبان خوب کردند که آثار خیر از ناصیهٔ آنها دیده میشد، امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما
مریضان غرض مُقلّب القلوب وا کند رقعه ۶۳ فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان
عبدالقادر را دیوان سرکار فرزند زادهٔ بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی بر آمد توقع دیانت از وی غیر متوقع رقعه ۶۴
فرزند عالیجاه شما سلیقهٔ درستی در طیاری فرمایشات دارید گجرات زیب و زینت هندوستان است و اهل کسب
و هنر و اهل حرفه همه بهمرست آنجا میباشند بالفعل از کارخانهٔ پادشاهی بتعلقهٔ آنجا آنچه می آید درشت و گران
درین ماده جزرسی البته لازم است رقعه ۶۵ فرزند عالیجاه از وقائع نزبدهٔ منفصل معروض بارگاه والا گردید
که امان الله بیگ داروغهٔ توپخانهٔ آن فرزند ارجمند سنتای شیطان همتای شقی بی حیا را شکست داده
چیره با توپخانه و قافله را بسلامت آورد، فی الواقع تلاش جانفشانی او و رفقایش سزاوار تحسین و آفرین است
رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقعه ۶۶ فرزند عالیجاه میر جلال الدین که از آن فرزند
جدا شده ظاهرا همشیره زادهٔ همت خان مرحوم است که میر بخشی ما بود سیدزادهٔ کریم النسب صحیح النسب
چرا بر او ورده اند رقعه ۶۷ فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند مقتضای آنها بی سببی نخواهد بود
قدما را با اندک حرف براندختن و از جدیدان توقع کار داشتن محض معنی تا آفتاب مشرق بدیوار و ایشان
درچنین خیال بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب پادشاهی اختیار نمایند مضایقه نداریم رقعه ۶۸
فرزند عالیجاه بیت

همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید

از دیر باز مسموع میشود که در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که تا بوالی نرسد داد و رفع
ظلم از سر آن نکند مظلمه در دیوان قضا بنام والی عامل نویسنده بخشی دوم را این قدر اختیار دادن اعتبار
افزودن که دیگری را در کار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد، اگرچه استقلال آن هم کار هر قدر باید افزود سیات
فاما فاعل محه ساختن و بجزویات ساخته او نیز و نهان تن بیچاره با

با بدنشین و باش بیگانه او در دام افتی اگر خوری دانهٔ او
تیر از رخ راستی کمان را کج دید بنگر که چگونه جست از خانهٔ او
بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می آید

رقعه ۶۹ فرزند عالیجاه تهانه خان
در ایام خدمت خانسامانی از خیر اندیشی و نهمیدانی و جزرسی حرف خوبی عرض نمود که بی دیانتی مخصوص

با صلح و جنگ پایان نیست راستی در خلاف و خلاف ابر است و نمودن عین خیانت است خیلی خوش گردیدیم و جمیع
مقربان و اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال هر کس را کم و کاست عرض میکرده باشند و پاس مراتب
خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعه فرزند عالیجاه جسونت که هر گاه اعلی حضرت بخطاب
اعتبار بخشیده و قدردانی فرمودند ارشاد نمودند که میان ما و جاگیر طلبان امین باشی یادداشت نوسرفرازان
و اضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصبدار آخر روز که ما در صحن غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات می بینیم از نظر
بگذرانند تا حسب و منصب یک نظر ثالث دریافته برای جاگیر حکم فرمائیم همچنین بداروغه داغ تصحیحه حکم بود هر قدر
دستکات داغ بموافقه بخشیان بیایند بعرض قدسی رسانیده اسپان بداغ رسانند و محله در دیوان نمایند بسبب
میثاق و میثاق توجه ما از کارها برخاست لهذا در نسق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند
که دیوانیان و شکوک عیان و فوجداران و داروغه عرض مکرر گردد و بخشیان منصبداران را اختیار در تدبیر و تدقیق
شعور باید که بهتر از همه باشند رقعه فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی و بی اعتدالی هدایت کیش بخاری
که بمزار فائض الانوار شاه بنده نواز گیسو دراز خم خورده رفت حوصله خود را عرض داشته مفصل از فرد سوانح نگار معروض
بارگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار باین احوال منکر در آن مقام رفته بود کسان خود را
تعیین نموده می فرمودند که قشال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرزبرداران حضور میفرستادند ظاهراً رعایت واقعه نگار
سر بین بنا ورزانیجا گرزبردار رشید تعیین کردیم آن لعین را بسته بیارد تا کسانی که بر روی کار آیند چنین نکنند
ما را در چنین مقدمات روداری هیچ یکی از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد
فرمان بخط انور در حالت نزع صادر شد سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت
از اعضا رفت تنها آمدم و بیگانه میروم خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام لحظه ای که با صفت رفت مسعود
آن باقی ماند تلک الایام در اثبات پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خدا را در خانه دارم در روشنائی
آن در چشم تاریک خود نمی بینم حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشانی پدیدار نی و از استقبال توقع مفقود
تب فارقت کرد و چرم و پوست تنها گذاشت فرزند کامبخش اگرچه بیجاپور رفت [illegible] نزدیکیست و آن عالیجاه
از آن هم نزدیکتر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزندزاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک هندوستان

رسیده لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه همچو من مضطرب که از خداوند خود بتنهائی گزیده در حالت فصل آمده
و چون سیماب بیقرار می‌دانند که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاوردم و ثمرهٔ گناهان همراه می‌برم نمیدانم که در
چه عقوبت گرفتار خواهم شد هرچند نظر بر الطاف و رحمت امید قویست اما نظر بر اعمال و افعال فکر میسازد از چون
از خود گذشتم دیگری کجا ماند ۶ هرچه باد ا باد ما کشتی در آب انداختیم — صیانت بندگان اگرچه پروردگار
خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضروریست که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده بهادر را
دعای آخرین بگویند وقت رخصت ندیدم اشتیاق باقیماند بیگم بظاهر اگرچه ملول است لیکن مالک دلها خداست
کوته اندیشی مونثات جز ناکامی ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع فرمان بنام پادشاهزادهٔ سوم سلطان
محمد کام بخش که در وقت آخرین صادر فرموده‌اند فرزند جگربند من در عالم اختیار هرچند برضای الهی نصیحت کردم
و زیاده از امکان سعی‌ها نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنید حالا که از همه بیگانه میروم بر بی‌بضاعتی
شما ترحم دارم اما چه فائده عذاب هر گناه هرچه کردم ثمرهٔ آن با خود می‌برم عجب قدرتیست که آمدم تنها و میروم با این
قافله اگرچه از دوازده وزرا فقدت داشت لیکن تا سبب نیا در رهِ گذاشت هرجا نظر میکنم جز خدا بنظر نمی‌آید
اندیشهٔ لشکریان و لشکر نظر بر وبال آن حسرت موجب ملالت خاطر شد از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه
عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم اهم است
حفظ و احتیاط باید بحسب ظاهر ضرور عالیجاه هم نزدیک است آنچه لازم بود در حق شما گفته‌ام او هم بجان و دل
قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال بر گردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا میسپارم
و خود رخصت میخواهم حالت اضطرابست بهادرشاه در جائیکه بود هست و فرزندزاده عظیم الشان نزدیک
بهندوستان آمده و فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات است حیوة النسا چیزی از روزگار ندیده ملول است و جان بیگم
بیگم داند اودی پوری والدهٔ شما در بیماری با من بوده ارادهٔ رفاقت دارد خانزادان و مردمان حضور هرچند
کنند مرنمای جه فروشنده باید به رفق و مدارا و بی‌پروائی کار گرفت پا باندازه درازکشید والسلام رقعه ۷
بنام شاهزاده محمد معزالدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده بهادر فتح ملک غازی
شکست او موجب مجرای نمایان و تحسین فراوان شد فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه

در حلبدوی حسن خدمت اضافه مرحمت شد متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و جواهر خواهد رسید
باید که بیش از بیش بر ملک گیری و قلاع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن که جوهر ابنای ملوک است توجه بکار
برند منتظر حکم در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که ملک از شماست ماخوذ از فتات لب بابیم

رقعه ۶۵ فرزندزاده بهادر فرزندان فوجداران برای اضافه محله داران و واقعه نگاران می‌نویسند
آن فرزندزاده چرا تجویز بیجا می‌نمایند بلکه اگر دهند بخدمت واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار و واقعه نگار نما
بابیت چون عرض کرد مدعا نهم پوشیده شد   صد حجاب از دل بسوی دیده شد

رقعه ۶۶ بنام شاهزاده محمد بیدار بخت
پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر فرزندزاده بهادر من از خارج بعرض رسید که هنگام بودن آن فرزندزاده
در فتح پور خیره سران بر موضع و دیه که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب
بآن بیدار بخت نوشته ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه چرا بجناب ما ننگاشتند و سوال
و جوابی که میان هم واقع شد بچه معنی مخفی داشتند

رقعه ۶۷ فرزندزاده بهادر چون شما نثار شاعه بیتی شاه را که
پیشتر گرفته اند گذرانیده اید این مکر است و از فرزند عالیجاه بنابر اینکه در بیاقست گرفته نشد اما فراموشی
از عالیجاه وجهی ندارد

رقعه ۶۸ فرزندزاده بهادر برای دفع امراض ظاهری و رفع مضرت سحر و عاملی اجابت
مقرون ترتیب نماید جمیع فضلا و علما متفق اللفظ‌اند که دم کردن سوره اخلاص و سوره شفا و آیات اسما میدن آن
خیلی سریع الاثر است و اگرچه وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقره و مس و غلات و روغن و غیره اجناس معمول
ولایت و اهل اسلام اینجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت هم
درسالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده بموزون ذات اقدس بمستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار
درسالی دوبار و در هر یک مرتبه هفت بار باجناس جداگانه که در صدر تسوید یافت عنصر خود را وزن کرده ایثار
میکرده باشند برای دفع بلیات روحانی و جسمانی خوب مناسب است   ضعف و فقر و عجز مادانسته
درو بار اسم دوا دانسته   الله شافی الله کافی الله صافی

رقعه ۶۹ فرزندزاده عزیز بیدار
غائبانه جلیت منصب پادشاهی بدون خدمت و بودن بسایه رایات عالیات نمیشود فرزند عالیجاه
این قسم میکنند بحضور نفرستند یا نوکر خود کنند این سنت فیروز جنگ و نصرت جنگ است آن نور الابصار

بااین کارچه کار است رباعی دوران بقا چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت
پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد بر گردن او بماند و بر ما بگذشت آمیند و چنین لعل نمیاید

رقعه ۸۰ فرزندزاده بهادر درین زمان قحط الرجال و النساء کارها باستقبای قلب باید کرد نه بگفت و شنید
مردمان بدراه زیاده برین نمیتوان نوشت که بغیبت معصیت کشند شعر دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان

رقعه ۸۱ فرزندزاده بهادر میان خان عالم مریض الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالفت الی ملیبا
واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد و در تالیف دل نصرت جنگ کوشید بنیابت مالوا بدیوان خود مقرر نماید
و برای میرسامانی فداخان را فرستاده شد رقعه ۸۲ فرزندزاده عزیزمن از دین و دنیا مستفید و فیروزمند
باشند قلعه تر کنند و نول کنند را از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار و زبهٔ او
تحسین و آفرین بسیار است و شمشیرخان شما هم مدبر و ستیست کار خوب از آدم خوب می آید تر کنند را شمشیر کرده
و سوم کرده مکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن خاصه حرص بیت المال عالمگیر نیست بیت
کاسهٔ چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه ۸۳ فرزندزاده بهادر
لشکریان جنود اعظم فیروزمند آن سعادت نهاد عالی نژاد و به وفق ارشاد و سراسر رشاد جد و جهد اتم در تشبیت
این مهم مصروف دارند که در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیهٔ کریمهٔ حضرت صاحبقران عرش آشیان است
هرچه میا من تفضلات مفضل بیهمال بر این ایجاد و اعزاز توان نمود شاه نامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در
سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحهٔ اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر به سیر چمن میروی قدم بردار
که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست رقعه ۸۴ فرزندزاده بهادر محله همراهان خود که خان فیروز جنگ نموده
زیاده از ضابطهٔ منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ هکله و بان و رام جنگی و جزائر و گهرنال و شترنال و گجنال و سواران
با یراق و پیاده و فیلان با برگستوانهای برق و دیگر لوازمه طمطراق آن قدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه
اکثری از آن بسر کار والا در آمد شما که مضاعف او میباشید چرا زرها ضایع میکنید قبلی منصرف صرف میناسیدید
آنچه در کار بود ساختنش ضرور است و دیگر همه خودسازیست رقعه ۸۵ فرزندزاده بهادر عرضداشت بعینه
از نظر گذشت از دو حال خالی نیست یا را بالوا و اکبرآباد باید رفت شما در دکن باشید یا خلاف آن هر دو شق

آنچه اصوب باشد بنگارند رقعه ۸۶ فرزند شاه‌زاده بهادر آن نور الابصار در اکثر عرضداشت می‌نویسند که تا بالله
اله اتصال این بقر نهادن دشوار است تا بدچه رسد بتمکین بیامن افضال بی‌همال ایزد متعال نوشته باشند که خلق
الانسان ضعیفا واقع شده بیت
از خداداد ان خلاف دشمن و دوست — که دل هر دو در تصرف اوست

رقعه ۸۷ بنام محمد عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده حافظ قرآن عظیم و تقدیم بعضی کارهای
درپیشست شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش است باید که نظر بر کارهای سرکار دولت و شوق ما کرده بجهد و صمد در فرمان
مرشد قلیخان را به نیابت در آنجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه پادشاهی روانه حضور شود بلکه اگر پیش از
رسیدن فرمان کوچ کند اقرب باطاعت است رقعه ۸۸ فرزند زاده عظیم محمد عظیم غافل از خدای کریم خلق
که ودیعت خالق است خوب نیست خاصه ابنای ملوک را ارتکاب این بسیار بد رسائل [illegible] الموت حق والبعث
حق والصراط حق والجزاء حق بالسر والخفی همواره منظور نظر باید داشت هر ساعت خود را تنبیها باید نمود
تا نونهال مراد از خاک نظاره خیز و گلهای تمنیات از صرصر آه مظلومان نریزد این سودای خام از کجا آمد خیالید
نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر است که دماغ از این سودا پردازید تا خود شما را بهتر از دیگران مسند اهم تسلی انگاشته
ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم رقعه ۸۹ فرزند زاده عظیم القدر بستان که در باب تنخواه پرگنه شکر پور
بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه
استدعای این مطلب از آن فرزند زاده کرده اند مضایقه ندارد و الا از سر چنین خیالهای خام درگذرند که برخلاف
دوستی می‌افزاید آشوب پندار و غرور را شاید رقعه ۹۰ فرزند زاده عظیم اگرچه احداث تاریخ محال بسی
بهادر زراندوزی دارد لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام مفتی مفت خور فتوی داده این قسم صلاح اندیشان
خانمان برانداز را دشمن جانی و مالی و بدخواه خالی ز آلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که سه صوبه
زرخیز و خیره ریز و همه چیز ارزان فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایه دولت دنیوی و اخروی شمارند رقعه ۹۱ بنام
امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد [illegible] طواز حفظ ایزد متعال بوده مشتاق اند بتحریر که سه شنبه
بیستم ربیع الاول حالت شجاع [illegible] هزیمت [illegible] با لشکر ظفر اثر که در رکاب نصرت [illegible] این نیازمند حضرت [illegible]
بود مقابله نموده [illegible] بیت
از دست و زبان که برآید

کز عهدهٔ شکرش بدر آید تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد بحسب سنگ نامرد

پیش از جنگ دیشب که نزد غنیم آمده منزل کرده‌ایم گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهرا بوطن خود بود سر الدنیا

والآخرة ذلک هو الخسران المبین باید که آن عمدة الخلافت خبر اطلاع بر مضمون این نشوید الا لوازم سرور

و شادمانی بتقدیم رسانیده باداء شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقهٔ او قرار واقعی پردازد و بال

فرزند سبحان محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعیین فرموده‌ایم و ما قریب اکبرآباد می‌آییم

رقعه ۹۲ بنام عمدة الملک اسد خان حسب العرض آن فدوی خلعت بخشیگری دوم بصدر الدین محمد خان

صفوی مقرر شده حالا او را باید طلبید و بر وی عطیهٔ الٰهی بخشید و تا آمدن او آن فرا جدا ازین بی فرستم

باید گرفت که مهر این بشوم طبعی عجال الملبیس نباشند و اهل مطلب نیز از استاد کار تقدیم نکنند رباعی

هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد / آیینهٔ خویش را جلا خواهد داد
هر جا که شکسته بود دستش گیر / بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد

آن فدوی بسجان جهان بهادر بنویسد که سوداگران اصفهان و غیره

استغاثه مینمایند و خبر صحیحست الظلم ظلمات یوم القیامة و انچه منظور نشست و یاد موت که قریب است

اوست چه اگر دشنام از سخط الٰهی و غضب پادشاهی بترسد و آنها را راضی مند کنند بیت

حلم حق با تو مواساها کند / چونکه از حد بگذرد رسوا کند

در خانهٔ خود دیوان کرده می‌نشیند

چند گوئی خانه و این خوان من

آن فدوی از نصرت جنگ بپرسد که نگین زمرد با وجه مهمت میشود

لیکن بتمام خطاب وفا نمیکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده و منقر کرده عنایت کنیم مصرع

دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود / خطی برو نوشته که این نیز بگذرد

خیریکه امروز روح الله خان

آورده بود دیدیم به بادر اجلاف به شیوهٔ اسلاف بر چنین کس پند میان عبداللطیف قدس سره الشریف

بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را مبینید باشید گفتیم ما دنیا داران غرق عصیان اگر بلحظه هم

بدیدن فقرای صاحب کمال مشغول نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی برای آنست که درویشان حال

سر روش بزرگان باقی نمانده اند چون ایشان را به بینید بد باطن تر شوید و این خوب نیست نعوذ بالله منه

آن فدوی با آن عزیز بگوید که حکم شده است استغفار کوچ الله تعالی العظیم و امتثالا لرتبته الکریم

هر جا که باشد اختیار دارد بعد ازین ما را و خود را از ملاقات نیازارد و وظیفه آنچه مقرر شده خواهد رسید

رقعه ۹۳ آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استعفای این کار کرده بود از مطالعهٔ روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود غوب سنجید حیله سازی و کار پردازی نفس اماره نبود الا آرزو در کسی نمیتواند بند کرد

نفس اژدرهاست این کی مرده است　　از غم بی آلتی افسرده است

الحمد لله که از رو و از مکر او در سلامتیم سیما بنقصان اهلی بودن از نفسست آن فدوی با اخلاص از فقرای کرامت اختصاص و علمای خیریت و ما نیست و رهائی از بند نفس بکناند خود هم سید صالح و کریم النفس است اگر بخضوع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین

رقعه ۹۴ حسب الالتماس آن فدوی که عتیق الله خان بحال شده در و شروط بسیار ست اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه بر احدی ظلم نرود و فوجی بر آن نگردد سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن پر سازد که مسافرین و مترددین با جو و سیم و زر بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول کند و تعجل آن ورودی باشد سند بدهد الا لا خلیفه ثانی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود هر گاه امیری میگرفتند عهدنامه چند چیز از و میگرفتند یکی آنکه حاجب بر درگاه ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه مرکوب اختیار نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال توشه خود نماید احیانا اگر بنا بر کسی یا عارضه نتواند بمشورت مؤمنان از یک درم تا سه درم بگیرد و زیاده ازین جائز ندارد پنجم همت مصروف دارد در فیصل قضایا و رعایت تمهید داری آشنائی منظور نکند و دیگر هم شروط بسیار در کتب تاریخ مرقوم ماکه پیرو ایشانیم باید که بقدر طاقت خود دیگر شیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل التکریم

رقعه ۹۵ آن فدوی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز یافته امروز برای رخصت بیارد تا از و عنه ناصحوا الیم اجترکه بامید امداد ایرانی عول بیابانی در هرات قندهار مقیم شده باشاره والی آنجا بطرفی نیز دو انتظار قضیه نام ضیه میکشد فرموده آید نظم

نرفت از دلم قول آن کاسه گر　　که میگفت با کاسهٔ پر خطر

ندانم که سنگ سپهر قضا　　تراب شکند پیشتر یا مرا

گذاشتن در کابل با فوج بزرگ و محمد معز الدین بهادر را داشتن در ملتان با سامان سترگ تا انفصال مقدمه

یعنی رفتن این فانی رضی بودن اصلح بتقسیم ملک غیبت الطریق وصایا گفته میشود که بسیار بار دار این صفا
داعیه که با فروختن بایره قتال دولت ز حسرت گذاشته و عمر بلخی بسر برده حبان بندهمت و اده اندکی از ان جمله
دارا شکوه بود اگر نصایح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد میدید و حق بطرف او هم بود اما غرض آدمی ای گذارد
کرد می چند باسایش برارد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول والآخر والسلام
رقعه ۹۶ فرد فرستاده امجد خان متضمن بی اعتدالیهای نواسه هاسلی میر الامرا و پسر محمد مظفر بخش پیش آن قدری
فرستاده شد محمد یار خان هیچ‌ترس از خدا غافل حسب الحکم درباب قید نمودن مفسدان دار الخلافت و آینده تغافل
نکردن درچنین امور ضرر دینی و دنیوی که فی الحقیقت نیست بنگارند و فرمان هم میفرستم اگرچه در کار نیست فرد
چشمی داری و عالمی در نظر   دیگر چه معلم رکتابت باید   از نوشته عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم
کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکی نشانده چه معنی دارد با آنکه افراد وقایع پیش او میرسد عجب که این مقدمه
بعرض ما نرسانیده شاید ملا نح یاری نداده باشد اگر درکار رسائی نیست چرا در مقدمات پادشاهی نمونه معاملات
درگاه الهیست در می آید باد بنویسید که این عیب خانگی را که در راه چیده است برارد و الا برشته خواهد شد استغفر الله ربی
من کل ذنب و اتوب الیه بیت   بس شیم و زیرکان این سست   با تاکت و کردیم اگر در ده
انگشتری نگین زمرد که شب ای قلیج خان علحده شد ساده است اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب او چین
قلیچ خان نسبت او دخته جواهر خانه بگوید که مهرکن طلبیده تمام خطاب او کنده بخان کورساند رقعه ۹۷ خطیکه روح الله خان
تا این فدوی فرستاده بود باطو با ربط الله در امد اما مورث تشفی نشد نقشه بر طبق نوشته خود اینجا فرستاده است
سحالی کمی عبد الله خان کرده بی آنکه کاری از و بظهور آید پذیرائی چه حساب باشد لیکن چون خان کور برسر کار است
عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از و کار دست بسته بگیرد تا این رعایت گرانی نکند
و کاریکه برای را او و لیب خواست کرده اگر پیش از رسیدن او دراو این قلعچه ره گرفت جلدی آن چنین عمارت
جا داشت حالا که خود رسیده دلیت او چه و ماند بکر بخاطر او با تفضل محض رقعه ۹۸ امیر خان مسائل الی ماز
بدیر فرستاده چنانکه اکثر چیزها ضائع بر آمد بنویسید که زود زود این سال میداشته باشد اگرچه در کار نیست فرد
حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب معاش   آنچه ما درکار داریم اکثری در کار نیست   رقعه ۹۹ آن فدوی عز ابا آنکه میر خان

درگذشت اگرچه ما را هم باید گذشت ع تا نفس قیمت است این زندگی هموار نیست آن فدوی بدیوان ارزانی سلطنت

کبرا در اوست بنویسید که اموال آن مغفور در مسجد و گندی تمام که بتقیر وتعمیر و دوامی و درستی بلکه بپرکاهی فرو گذاشت نشود

ضبط نماید و از خراج نیز تقیید هرچه تمامتر خبر گرفته و از شیعه و سنّه باید و بیم استفسار کرده هرجا هرچه باید در تحویل

آرد که این حق عباد است چه شخصی را که خلیفه وقت بصلاح یا فساد رعایتی افزون از حد شرع نماید حق مؤمنین

پامال کرده باشد در ایام حیات او برای پاس خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم الکنون چرا بازنگیریم بیت

گفتگو بسیار شد خاموش شد م مسئله بسیار گفتیم و دم زدیم رقعه ۱۰۰ محمد خان اصدی

احضافه مرحمت شده آن فدوی بخشی الملک حکم رساند که در دیوان تسلیمات بجا نمایند و مخلص خان در باب عنایت

دیوان بناظم خواهد نوشت و مکرم خان اهرچه کرده نیست خواهد کرد رقعه ۱۰۱ سر پیچ لعلی به پسر محمد امین خان

داده‌ایم بصاحب جمع جواهرخانه حکم رساند که در بستهٔ تاقیمت مناسب آخر روز بنظر بگذرانند هرگاه ضابطه

سرپیچ بشخصیکه از چهار هزاری منصب کم و شته باشد عنایت نشده اما چون طفلست برای خوشی او چنین عطا مضایقه

ندارد اعلی حضرت هم به پسر صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتیکه بسن تمیز رسید بزرگ شد از بعض آن نهی فرمود

رقعه ۱۰۲ فدوی درگاه حسن علی خان با فرزند زاده محمد معزالدین بهادر در برهم زدگی موذبی اجازت بخانه آمد

چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران اعبرت شود بیت

کند تحمل بسیار مرد را بی قدر کمان چو تن بکشیدن نهد کباده شود اعوذ بالله من شرور انفسنا و من

سیئات اعمالنا رقعه ۱۰۳ نشانی که فرزند ارجمند بآن فدوی اخلاص میوند نوشته بودند بمطالعه در آمد برای

تتمه جهانگیر خجسته اختر که بسیار دوست میدارند استدعا کرده اند محال است تجویز باید کرد و جهت تسلی چیزی با ایشان نوشت

رقعه ۱۰۴ آن فدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید که خوب نباشد اول اینکه صاحب او

دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب یاده گو با روح الله خان همراه داده بودیم با خان مذکور چه سلوک میکرد

که گویا او متعینهٔ اوست با وجود آدمیت و مدارات او و کم منصبی و جمعیت خورد تا یک حضور در باب اطاعت

با خان مسطور چنان حرفهای تلخ و تند میگفت که او پیش مرحوم محمل و سبک نشیند چنین کس که سه هزاری شده

و خطاب بهادری یافته سپاهی و درویش دوست و با مثل شاه بهادر با خبر و هوشیار باشند نیز باید دید که چه خواهد کرد

اگر خاطرِ آن مخلص ازین مراتب جمع باشد چه مضایقه والا بودنِ او در رکاب اولیست رقعه ۱۰۵ فدوی با اخلاص
ربانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که همین پور خلافت متقرر شدند و طالب سپاه بسیار شده جاییکه این قدر
مناصب نامناسب و مواجب بیمواجب بدون ملاحظه لیاقت مردم متقرر شود و این همه انعامات در عایات بیجا بظهور رسد
چرا نباشند حافظا قرآن اند و فاضل مقرران که اکابر نیز هم یاد ندارند و تفسیر این گاهی سهواً هم نمی خوانند بیت

چشم باز و گوش باز و این ذکا — حیرانم در چشم بندی خدا

دیوان هم مجهول است و کشمیر وطن فکری
باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان نیست رقعه ۱۰۶ فدوی با اخلاص حسب الوفا عرض کرد که اسباب جانمازخانه مستعمل
و فرسوده شده و دیگر کارخانجات طیار باشند و همین کارخانه طیار داشتنی … رس شود و از مسلمانی بعید است بخانسامان زود
حکم رساند که هرچه درکار باشد با ظهار داروغه سرانجام نماید مصرعه

حیف صد حیف که ما دیر خبر دار شدیم

رقعه ۱۰۷ نقیر شنیده بهره از علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود شاید که این هم ریا باشد و اکثر اقوال و افعال او که یکی از آنها
رد فتوی است خلاف شرع بود خلیفه وقت این بیت المال است هر چه بکسی دهد بر او حلال است و اگر از محصول چند ده که بفتوای
علمای ملت و مشورت امرای شریک ملک و دولت برای خود اختیار نموده و آنرا صرف خاص قرار داده باشد مروت کند نیز
حلال خاص است بدتر د شش بی پر و بال چه طور حرام توان گفت و جشن پیر شد اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب النفس هم معقول
خود کند و الا هیچ مبتدعان را که از خود چیزها تراشند و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله ذنبه سیستان
و مبتدعان را در مجلس راه نمیداد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان
نیز مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضاء والتسلیم رقعه ۱۰۸ فدوی با اخلاص
گله فتح الله خان الحال نوشته اند با وقت رخصت خان مذکور رسید … استیم که صحبت این فضول با پادشاهزاده بر نخواهد آمد
اما چه کنیم کار ابلو رها نگذارند و دوای مطالب خود ابرام میکنند باری بانصدی ذات فتح الله خان و سه صد سوار
تابینان کم باید کرد و سیاهه کمی با برطرفی خطاب بهادری بدفتر بخشی دوم داد و حسب الحکم آن زیاده گونوشت که
نمک حلالی همین معنی دارد که مرشدزاده را از خود آزرده کند و با القای تهمت خدمت فروشی که وضع سفاهه رویان نه مردم
مردان جان بناموس دهند همین پور ولی نعمت را سرگران نماید بایستی باین وسیله بزرگ رضای ما بدست آورد
و بالتماس ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی مافات کند خوبست این ارشاد در حق او بدیدن پادشاهزاده عرض شد

کنداین قلعه هم انشاءالله عنقریب فتح میشود اما فکر سنتای شیطان هم ناضر و نجان باید فیروز جنگ برای سزای آن سزاوار

دست جسارتش بندد ع مرد آخربین مبارک بنده‌ایست

سرجنگ تاکید بنویسد که پیشش از دستبرد دست جسارتش ... باید از عهدهٔ آن برنیامد ناکرده کارست و بیهوده گفتار

رقعه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و چنانچه باید از عهدهٔ آن برنیامد

تعلیم باید کرد و یکی مراتب تنبیه نمود اگرچه من خود تربیت طلبم مصرعه پیرم و سرگشته و گم کرده راه

ابونصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است و مردم آن شهر را بجان آورده مگر سر عافیت او میخارد یا ملک از بی‌ملک دیده

مراتب او از بخشی نویسانیده بطلبد و آخر روز یا فردا بعرض رساند تا کمی منصب هوش آن بیهوش افزوده آید فرد

زبردست خان سپاهیست و درکار بیرون نهند چون قدم کجروی براه

باید نواخت فرق خران ابجو بد است

پادشاهی به از پدر در دارالسلطنت لاهور عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اماکن آنها را خراب ساخته حسب الحکم

متضمن تحسین و آفرین بنگارد و خلعت مهربانی برای او علیحده بکناند ع که مزد ور خوشدل کند کار بیش

رقعه ۱۱۰ فدوی با اخلاص کامبخش معامله نافهم را بخانهٔ محمد اعظم شاه باید برد و استعذار نموده باهم صفا داد مصرعه

دنیا نه جای ایست که از زد بزنی رقعه ۱۱۱ مقرب خان که بتسخیر پرناله مامور شده حسب الحکم در باب دستگیر کردن

زمیندار او باید نوشت و تاکید نمود و رفتن خان مذکور بر سرش درین وقت که آن سیه مست بادهٔ غرور جریده از راهبری با نزاع

با قوم برگی بقلعه کهانه رفته بزودی ترقیم نمود غالب که بر دو دست باید و آن بیراه رو مسلم آزار را باید بمکافات کند استغفرالله او

چه کند هرچه کند حق میکند و بجزای کردار میرساند رقعه ۱۱۲ آن فدوی فردا باغ برود و گلدستهٔ تفرج بدست آرد و مردم جوکی

امروز چه از سایر و چه غیر آن که همراه او خواهند بود و از تفرج خاطر او کوشیده مسرور برشد ورخواهند افزود مصرعه

چون ازو گشتی همه چیز از تو گشت رقعه ۱۱۳ فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کامبخش را برای استقبال باید رفت

و بار که اسامی آنها بالمشافهه فرموده شد نیز حکم رساند رقعه ۱۱۴ فدوی درگاه مخلص خان بیمارست برای عیادت

آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال پرسید این مردم غنیمت‌اند سلیقهٔ عرض او اعلیحضرت را بسیار خوش می‌آمد

جامی آنست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد خدا شفا دهاد پسرش امروز نیامده کجاست و در چه کار او را

بطلوا و نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند سیپاره حفظ کرده بود نشود فراموش کند معتمد قاسم خان در باب فتح قلعهٔ جنجی

که پادشاهزاده محمد کامبخش بحضور فرستاده بخشی پیش آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن

آن فدویست مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند و چه کاستها که برای درستی کار خود نمی بندند اگر گرفتن آن
بیجا و کشایش قلعه از او تواند شد چه به از این والا سردار خان هم کهنه علت نیست باشد رقعه ۱۱۵ فدوی درگاه قهر
ملازمت بادشاهزاده شاه عالم بهادر بصفر رسید بخشی الممالک و مردم دیگر ابا افواج خود برای استقبال باید رفت و با این گرد
آورده چشم را روشن باید ساخت بیت خوشا وقتی و خرم روزگاری که یاری برخورد از وصل یاری
رقعه ۱۱۶ فدوی با اخلاص دستخط دیوان بعرضی که چنین باشد در کار نیست این عین علت را از میان باید برداشت
میم معتبری عنایت الله خان کفایت میکند باعتقاد ما حسب المسطور هم بر پروانه زاید است تولیت مشهور که اول بنیاد
ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بر آن مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان را تا که انفصال تصفیه قاضی و دیگر مردم
نمیشود بحالی کمی معلوم مصرعه کلوخ انداز را پاداش سنگست الحمد لله بخی فتح شد و رانا مردود
گریخت گرفتنش هم چندان کاری نبود اما با غماض کهنه عملان از دست رفت و چندی دیگر دکان سرد شدن شان گرم
ماند با آنها باید گفت که بخورید و نیارایید از آنکه شما را بخورد رقعه ۱۱۷ فدوی بارگاه این قدر تنگ گرفتن یار علی بیگ
خود را از چه راهست نهی این امر در شرع نیامده و مرتبه ولایت خود ندارد چرا بر کلوا واشربوا عمل میکند و ما را خود زبان
مردم عیسا آدمی باید که مقبول هر قوم باشد اما هم چند که این هم باختیار خود نیست فرد بخت و دولت بزور بازو نیست
تا نبخشد خدای بخشنده اعلی حضرت را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقعه دولتخانه دار الخلافه
از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفای آبگینها و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط بود و تا ایام اقامت دار الخلافه
این مسافر نیز بر آنها نظر میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود در فته در زیب و شادابی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالا
میباید هر روزه یکبار خود رفت و کما ینبغی مقید به ترمیم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات
قلعه مبارک و صاحب آباد و اعز آباد و نور باری و سهرند باری که تعلق بهمشیره عزیز القدر دارد و غیرها بقید انهار و اشجار
از وقت بیرون آمدن این رقیمه تا حال باتفاق بیوتات کالمعاینه شده بنگارد بل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری
و دیگر باغات پایین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضداشت کند که تا حقایق
باحسن وجوه معلوم شود و زر را در صورت شکست و ریخت برای ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابه دل نکردیم و
همچو اطفال عمر بلهو و لعب باختیم شعر صرفت العمر فی لهو و لعب فآه ثم آه ثم آه ربی

افسوس که عمر رفت و هشیاری نیست   دردا که امید خویشتن داری نیست   گفتم که چو بیدار شوم روز بود

هیهات که روز رفت و بیداری نیست   قید مدعی که خلاف شریعت انها را از دست این پابندر هائی باید داد و

بقاضی القضاة رجوع کرد تا موافق شریعت غرا فیصل دهد و حیف و میل بر کسی نرود احمد بعد که قاضی با عقد نیست

صالح و متقی چشم بر این و آن ندارد و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد از ضلو انحکم القاضی شجاعتخان ناظم

صوبهٔ احمدآباد باضافهٔ هزاری هزار سوار سرفراز شده باو باید نوشت فرد   این قدر ها که دیده حیست

کار کلی هنوز در دست در است   اگر در کار پادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی نیست و در تنبیه مفسدان

و استمالت زمینداران همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبهٔ بلندتر ازین مرتقی خواهد گشت نظم

نردبان این جهان ما و منیست   عاقبت زین نردبان افتادنیست   هر که بالاتر رود ابله تر است

استخوانش خردتر خواهد شکست   رقعه ۱۱۸ شجاعتخان درگذشت انا لله وانا الیه راجعون آدم کاردان

بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه دار جهت آن ملک تجویز باید کرد و دو سه کس بجای خود سنجیده عرض نمود

عالیجاه هم رغبت دارند اگر پادشاهزادگی را کار نفرمایند و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد بالله التوفیق و الیه

الرشاد در ین مقدمه بهتر از خیر اندیشخان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته بارهی اورا یا دیگری را مقرر نمایند

عتیق الله خان هم بد نیست مقدمهٔ ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته و مآل اندیشی را دخل نداده بیت

حیف برین دانش و آیین او   کور شده دیدهٔ حق بین او   در باب دینداری تحقیق حق از دست

دادن چه معنی دارد از ینجاست که گفته اند قاضی و امین تحقیقات متعصب باید کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکند

و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اعتبار جهت غالب را منظور ندارد ازین قسم مردم بیشتر هم کم بودند و درین وقت که

ایمان ضعیف و شیطان قوی است خود کجا رقعه ۱۱۹ در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود دو هزار سوار از

تابینان او کم باید کرد و بوکیل هم چشم نمائی نمود حلم با کارها برهم میکند چست   راست نایدخو اجستگی با بندگی

رقعه ۱۲۰ روح الله خان درخواست صدور احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است تا از سر رشته

کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و چه انچه حالا از تغییر مسعود خان بدیت ضبط شده دریافته بعرض

رسانند انچه خالصه مقرر شود برای آن امین و کروری تعین نماید و انچه جاگیر قرار یابد بپروانه بدهد و هنگام ضرور جنس توپخانه

ومصالح مورچال انچه درکار شود بفرستند باید نوشت و سزاولی تعین نمود که بلداران با خزانه باو برسانند و نشان فرزند
بهادر که بخان مذکور نوشته اند حواله وکیل باید کرد یا در خط خود منطوی نموده باید فرستاد بل حرف اخیر بهتر این مردان
جماعت نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشند آن همه فروتنی برای برآوردن مطلب خود بود از درون هم شاید
صافی نباشد برای ادعیه غرض پیکرده باشد — فرد — از اختلاط چیان بیگانه کی شود خویش — هر چند جامه تنگ است جزو بدن نگردد
رقعه ۱۲۱ ذوالفقار خان ظاهراً سزاولان برای بردن توپخانه تعین ساخته روح الله خان را در عین کار مستر دو نمود
اگرچه آن هم کار پادشاهیست اما بخان مذکور بنگارد که تا فتح قلعه توپها را بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاولی آنها
معتبر نشمارد و طرح قلعه و مورچال فرستاده او بنظر در آمد سمتی که برای مورچال مقرر کرده است خوبست و بچندین وجوه
از اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم میشود که از طرف ظاهر زمین سنگلاخ باشد نقب زدن متعذر
خواهد بود باید دو سه دمدمه سرکوب برپا کرد تا از تصادم ضرب توپها تزلزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد و بروی
این عقده کشایش یابد فرمان هم درین ماده می فرستیم و آنچه باید بدستخط خود بمزید تاکید می نویسیم — بیت
باسیدهای چنین شاخ شاخ — بداریم چشم کشایش فراخ — مصرعه — استغفر الله استغفر الله
رقعه ۱۲۲ از اوراق فرستاده سوانح نگار لشکر فرزندزاده بهادر معلوم شد که لشکر [illegible]
غنیم بشرب خمر مشغول ماند و خود سواری نکرده کسان را به تنبیه آنها فرستاد [illegible]
بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانیده با امتناع محترز و ممتنع میگردد و بر [illegible]
سوانح نگاران برای اغراض نفسانی چیزهای بسیار بر خانه زادان تهمت کرده می بندند باید که آن قدوه دیوان
بنگارد که همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۱۲۳ بفتح الله خان بنویسید که حسن خدمت
مفصل از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل نکند
و آزرده کردن سرکرده ها را سرگران نماید رقعه ۱۲۴ مستمند خان فردیکه مشعر خرابی جاگیر خود بسبب چهاونی دزدان
بمهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد التماس ماموریت بمور خان بگوشمالی آن گروه شقاوت نشان کرده است
حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار است خلف الصدق خود را با جمعیت شایسته
بآنطرف بفرستد رقعه ۱۲۵ سید سعد الله مکرر خطوط بافرستاده و اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار بندر سورت

را تغییر باید کرد و خلف حکیم اشرف متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافهٔ یومیه قوت دل بخشند لیسید باید نوشت

که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بفتوای آیهٔ کریمه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیه در حقیقت ظالمند

دخل نموده باشند هر چند این طائفه بر غیر ظالم باشند بر نفس خود ظالمند و هر در حق ستار عی با و دن خود بدعای

موت فی الله و انموده اند حقست فی تعبیره الموت حیاة این نیازمند درگاه الٰهی نیاز هم همیشه این آیهٔ کریمه اللهم فاطر

السموات و الارض انت ولیی فی الدنیا و الآخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین در ورد دارد و در معنی تلاقی قبل

لقای الانبیاء و الاولیاء اجمعین صورتها بجامی آرد اگرچه فضلای حضور نکات عدیده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود

آن معرفت آگاه بر تحقیق خود برنگارد و السلام رقعه ۱۲۶ نیز رسیدن یاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن ان بدبخت

کوکه محمد کام بخش خود آن فدوی را معلوم شده باشد چون تنبیه آن و جدا کردن پادشاهزادهٔ نادان ضرور بود کریم

و بر سر آن بئس القرین انچه آوردنی بود آورده ایم و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا فرد

صحبت سفله چو انگشت نماید نقصان   گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه   بشومی مصاحبت او پادشاهزاده هم

گمراه شد چند چیله گرو چیم لاش به تیاقد ارجی باید نشاند و از حال او خبر باید داد رقعه ۱۲۷ خان جهان بهادر باین چستی

اول بمثل کهنه عمالان درین [illegible] ید شد خواست که تلافی ما فات نماید خواست

این همه خرابی بی اخلاصیست [illegible] دیگر نیست ان المنافقین فی الدرک الاسفل

من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت و ایمای ازین مقوله هم کرد تا چشم وا شود و تنبیه پیدا کرد و اگرچه حکم نیست

که دشمن باطن قوی است الحمد لله عدو کش نفس کش من جنگی کی بطور خود میگذارد که این کس گوش بحق و حقیقت دارد

از بند نفس برهان و مار او بعیت امیران   قطعه مهربانی دیدی آن لطف نخست   آنکه کردی کم ما آن را باز جست

هم دعا از تو اجابت هم ز تو   ایمنی از تو مهابت هم ز تو   رقعه ۱۲۸ امیر الامرا در گذشت از

مردم قدیم همین یک کس مانده بود انا لله و انا الیه راجعون مطالبه هم دارد بدیوان بیوتات آن عمده برای ضبط اموال

باید نوشت که بتقیه تمام بضبط آرند و از مرحوم او زر و گرسنگی هر قسم که میسر آید مبلغهای پادشاهی بگیرند و دیوان

مرحوم را فهمیده میگویند بشرطیکه خدمتی رعایتها کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانید بدیگری

هم درین باب گفته ایم اما بگمان رعایت قبیله داری او نوبت ثانی آن فدوی باین امر مامور گردید یقین که برویه

مرضیه جود و برائتی و دوستی ظاهر خواهد کرد و امان الله خان همراهی این کار نیست تعیین باید کرد و مراتب بعرض
رسانید که اضافه داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر هست نسبت باو بعمل می آید رقعه ۱۲۹ این کار بیوتات خان
مقرر شده مجوزان مخلص هم خوبست اما سپاهیست حقیقت عملداری او معلوم نیست بران فدوی هرچه منکشف
باشد عرض نماید برای دیوانی برهانپور شخصی دیانت و اطلاع بیست الاهم فالاهم رقعه ۱۳۰ بکره خان درچه کار است باوجود
اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر ازین چیست بیت حج رب البیت مردانه بود
حج زیارت کردن خانه بود اللهم ارزقنا خیراً رقعه ۱۳۱ فرستاده فرزند زاده بهادر باید گرفت اما پیشتر
وکیل ایشان را گفت که بدون عرض نفرستاده باشند والسلام رقعه ۱۳۲ مرشد قلیخان ضابطست و کمالی از ید این
هم نیست این کار اگر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بپرسد مقدمه که بر فضل علیخان گذشت
آن قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قزلباشان او باش تعین باید کرد خان بهادر حمید چه طور است این جا
میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصه ظلمی نشود اما ازانجا که ملک بی سیاست نمیماند و ریاست بی سیاست راست
نمی آید بعضی جاها احکام موافق آنوقت بغلبهٔ نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله بپرسد الحمد لله که نیت خود بخیر
شاید که بگیرد انما الاعمال بالنیات حدیث صحیحست و بسر حد تواتر رسیده رقعه ۱۳۳ خواجه عبدالرحیم رحلت کرد دیندار
متقی بود از جگرداری بهره تمام داشت وقتی در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم خیلی خوش طرحست
در جواب عرض کرد که نام این هم از طرحست پرسیدم چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در سرکار والا هم سه چهار این
طرح و نام طیار سازند از کمر برآورده نذر کرد و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محقر در سرکار اشرف باشد و رفته
آداب بجا آورد احوال پسران او معروض دارد یا بعنایت الله خان بگوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک رعایت کرده شود
رقعه ۱۳۴ خان جهان بهادر درگذشت انا لله وانا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافلست و نفس تا کجا بر
غالب درین ایام صوبه داری دکن می خواست بچه دلگیری آرزوی آن می کرد آری کار نفس بهتر ازین نیست نظم

کشتن این کار عقل و هوش نیست
معده اش نعره زنان هل من مزید
هفت دریا در آتشاش مثل نور

شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست
دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست
کم نگردد سوزش این خلق سوز

عالمی را لقمه کرد و درکشید
کو بدریاها نگردد کم و کاست
سنگها و کافران سنگدل

اندر آید اندران خوار و خجل | هم نگردد ساکن از چندین غذا | تا ز حق آید مر او را این ندا
سیر گشتی سیر گوید نی هنوز | نیست آتش نیست تابش نیست سوز | حق قدم بر وی نهد از لامکان
آنگه او ساکن شود از کن فکان | چونکه جزو دوزخ است این نفس ما | طبع کل دارد همیشه جزوها
این قدم حق را بود کو را کشد | غیر حق خود کی کمان او کشد | قوتی خواهم ز حق دریا شگاف
تا بسوزن برکنم این کوه قاف

او تعالی توفیق کرامت کند و ازین تیره روزی رهائی بخشد بحرمت محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ مکتوبیکه نصرت جنگ بآن مراجدان فرستاده بود بمطالعه درآمد برادر او خان نوشته است و در واظهار جد شکرگذاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت تا فتح قلعه امید وار داشت بعد از آن شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود در میان خود امکان ندارد دیگر برای مصالح قلعه گیری تربیت خان حکم رساند که هرچه ضروری باشد بفرستد و قلعه داران طرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از جزائر و راس جنگی و گوله و باروت بلشکر خان نصرت جنگ برساند الحکم لله الواحد القهار و یفعل الله ما یشاء رقعه ۱۳۶ از عریضه سپهدار خان واضح شد که بی مهابت بسر رسید الحمد لله علی ذلک هزاری ذات و هزار سوار تابینان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل ارسال کرد و برای همراهیان هم اضافه تجویز نمود و اداز این شرده مسرور ساخت و وکیل را هم اگر رعایت ضرور باشد باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ پنج زنجیر فیل برای فرزند زاده بهادر برادر اهم و دو زنجیر از آن میان خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شده از جواهر خانه جبر بگیر رقعه ۱۳۸ سوانح نگار و زبردست خان درباب سید میرک چیزها نوشته اند اصلی دارد یا نه او خود را در اصحاب تدین میکشد از عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه دار اکبرآباد خوب سرانجام شده است گوپال سنگه را هم درباب اعانت او باید نوشت و بخان مذکور تسلی نامه قلمی ساخت مصرعه چنار تا بکجا عیب مفلسی پوشد

رقعه ۱۳۹ هنگامه که باهتمام خان مرحوم گذشت از غفلت همین مردست زونیا بیداد دل انشست و کمر آنها بجوز بی توجهی باید شکست هیچ آدم متدین و خبردار کجا بهم میرسد اسپان را چنان فربه کرده اصطبل را خوبی رونق داده بود که بگفتن راست نمی آید اللهم اغفره و ارحمه و انت خیر الراحمین بسیف خان درباب تنبیه مفسدان تاکید بنویسد مساجد شاه هم مرمت شده محل انتظار نماند الا ایم فالا ایم رقعه ۱۴۰ مهین پور خلافت برای اضافه

پسر چاربین نوشته اند ظاهر اسواران رفیع القدر زیاده اند برابر باید کرد و افزونی ذات خرد بر بزرگ صورت نمی بندد
بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان رضوی خان و هندو صحبت برآمد نیست باز آن خصمان
اختصموا فی ربهم الآیه تهدیدی بهندو باید نوشت رقعه ۱۴۱ روح الله خان بآن وضع زرها ادا کرد این مسرف مال الدار
میخواهد باین رونق زر جرمانه هضم کند غلطست از جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار در حضور استعداد ادای آن
نباشد وکیل او نشانده بهمین وقت مبلغ پادشاهی بگیرد و اشرفیهای بار النصیب این پای باقی نکند اعلی حضرت
طاب ثراه برای زر جرمانه تقید بسیار میکردند فوراً چیلهای شهر و شاهد تعیین نموده زرها را بعرض وصول در می آوردند
یاد داریم که روزی از جعفر خان در ایامی که بمنصب وزارت سرافرازی داشت در غسلخانه نشانده اشرفیها گرفته بودند
خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم باو تعلق داشت بدر شده در ایذا و اضرار او کمر بست آن حضرت
ببرادر یا همراهان فرمودند که بعد برخاست دیوان باهم صفا دهد و داروغه را از خان مذکور رو شناس نمایند رقعه ۱۴۲
پیشکار عبد الصمد و مستحقین را مکرر بحضور می آرد مگر غرضی در میان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۴۳
امروز تربیت خان برای دو سه منگباشی که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه سرپیچ مرصع عنایت
شود سبحان مذکور باید گفت با آنکه عمری در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته این قدر نمیداند که این جماعت
درین عرصه هستند که چنین عنایت درباره ایشان بشود و سرپیچ مرصع برای خاطر او و دلگرمی کار پادشاهی مرحمت
شد جواهر خان خواهد رسانید منه الامداد والتایید اما آینده در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر از کسی کار
پادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت پادشاهی بتقید تمام خواهد نمود بانعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن
اسپ بکار سرکار والا بعطای اسپ سرافراز و دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴ تربیت خان هنوز محتاج تربیت است
زیرا که برای اخشام قلعجات گرفته است اخراج بسمع رسیده که از روی حساب بکسی نداده سوانح نگار زیانکاری چه میکنند او را
خود برای همین مقرر نموده شد این جماعت باغراض نفسانی کارهای عمده پادشاهی برهم میکنند و روی خود سیاه
نموده در تحریر اجماع تجاهل مینمایند قلعجهای مستحکم بستن مفسدان بزرگ و نگاه داشتن عیسوی خان از چه راه است اگر از اولیا
خبر شود هرگز باینجا نرسد بعد عزل جاگیر این برآورده برهان الله خان که از بی جاگیری نالش دارد باید داد ظاهرا او
لشکر است بخان مذکور حسب الحکم تهدید باید نوشت که این صورت چرا بمعنی بوقوع آمد و بیچه رو مآل کار بنظر نداشت

طالب احتشام که نخواهد رسید و قلعه و قلعجات نخواهد بود و دو نزوان بران نامردان غالب خواهند آمد آن وقت شما کجا
خواهید بود فالبو چیان اگر طلب گرفته سرگرم کار مانند غنیمتست و میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد جهت عرض را
خویش کار نامی ولی نعمت که فی الحقیقة کار خدا هست برهم نمودن و بزندگی دو روزه حق مردم مجاهد پایمال کردن که در
ضمن آن تقویت کفار خسران مآلست آمین کدام مومن نمک حلالست بهر حال قبض الوصول طلب از تمامی
احتشام گرفته بفرستند و در صورت خلاف آن سزای خائنان و معاونان ایشان بر خود لازم دانند که وان الله لا یهدی
کید الخائنین رقعه ۱۴۵ امین دست بدی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده مضمون
هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد قوت متفاوت هم بوده چه کند یا چاره است اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد
اگر نخواهند میدادند آمدن خود میدادند یا وهم از طرف خود تا کیدی بنویسند رقعه ۱۴۶ مهابت خان حیدرآبادی و ظاهرا
در لاهور درگذشت و غیر از نبیره که پدرش در حضور پدر رحلت کرده و ورثه دیگر ندارد دیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال
او بهوشیاری و دیانت داری تمام ضبط نمایند که بیت المال حق عباد است خلیفه امین و نوکران گماشتهای خلیفه
اند چه مستحقین و ضعفا دیگران را در آن نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ برحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده
بحضور آمده بود و دامن جامه آنقدر دراز داشت که پا بنظر نمی آمد بحرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته
دور کنند آن فدوی با او بگوید که دامن بدستوریکه در حضور متعارف است همان قدر داشته باشند و الا قدم در غسلخانه
نگذارد مرد را باید که الفت با لباس ساده پر کار داشته باشد زینت و تکلف خاصه زنانست و بهانهای زیب
دهر فهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۸ ما که پان نمیخوریم این کارخانه
هم رنگی دیگر گرفت و آبدارخانه هم تاب و تاب نیست هوشیاری و جزو رسی داروغها آنست که همه وقت همه
کارخانجات عمده خود و توزک آراسته دارند تا وقت کار مجرای آنها ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع
آنها برا هویدا گردد و همه مردم بینندگان شان دولت خداداد را معلوم کنند و رونق و شکوه او معاینه نموده ناتوان
پست گردند هیهات هیهات دعوی فقر و این همه مباهات حقا بحساب و ناصواب و رب الارباب عاقلان ان
جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دار الخلافه بمهابت خان صادر شده خوب نوشته نوکر همچو باید الشکر لله و المنة
رقعه ۱۴۹ فدوی درگاه وزارت خان عبد الرحمن درگذشت برای دیوانی مالوا چند اسم نوشته بفرستد که

خدمت کرده باشند رگمنا تهمه سعد اسد خانی و راجیانیکه رتق مهمات دیوانی بود میگفت که کار سرکار والا بکسی باید فرمود

که جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی داشته باشند نه علیل غرض **رقعه ۱۵۰** آن فدوی مدار المهام حسب الحکم

قضا جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شما هر سه پسر دیوان قدیم خود را

برادر دید فهم و ذکائی زیاد آرید مختار بید حالا با فضائل خان و میر هادی مره نمانده عنایت اسد خان و واسطه المطالب

ایشان کردیم بیاد داشته باشند که کوکلتاش خان در حین نظامت دکن و روح الله خان هنگام صوبه داری

حیدرآباد و صدر بعضی ادا های نامناسب شده بودند مصلحت چندی معاتب داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت با نها در ستم

از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که عرش آشیانی اکبر پادشاه روزی میفرمودند که تودرمل برای تقصیر و قطعیت امور

ملک و مال شعور بیند دارد لا غرور ش خوش نمی آید ابو الفضل با وبد بود شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که او را

نمیتوان بر انداخت لهذا با آدم کار چار ناچار باید ساخت **فرد** خدای راست مسلم بزرگی والطاف

که جرم بیند و نان بر قرار میدارد **رقعه ۱۵۱** خان فیروز جنگ کار خود را ناتمام گذاشت با وجودیکه فرزندزاده

از زبان پدر آمده بدیدنش نرفته روانه برارشد و لفظ سپه سالار که مینویسد از نوشته وکیل معلوم شده یا خبر

درین ماده نه فرمان رفته و نه ما گفته ایم بنماید که منصب سپه سالاری از کجا پیدا کرد **رقعه ۱۵۲** محمد باقر داروغه کچهری

دیوانی در گذشت و شکار خان از زبان مردم گوشت روزی در سواری شنیدیم که این را نسبت او مردم چه قدر

بد میگفتند بار بر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید سود نکرد و جزای اعمال حقیقت خود بهتر میداند که بر سر آن

رفته چه گذشت و بر سر این رفتنی چه خواهد رفت نفس اماره نمیگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه همه

میدانند که ظلم کردن بدست و پیش آوردن ظلمه بدتر از آن گرسنه را خدمت دادن عمر بار را کشتن است دیده و دانسته از عهده

باز پرس آخرت که در نیکست بر آمدن مشکل چه جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما خدمت نباید داد **مصرعه**

واد داد از دست غفلت داد داد غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانی چیده بدر و یشی متهم گردیده

برادر دنش نصر دست **بیت** این نه مردانند اینها صورند بسته نانند و مرده شهوتند

جهلای مبتذل مزاج مختل و اقوال باطل دارند ایمان کو و اسلام کجا **رقعه ۱۵۳** عالیجاه تتمه طلب که در سرکار والا

دارند التماس تنخواه بر پرگنه لوهی کرده اند باید نوشت یا بوکیل گفت که تتمه طلب ایشان اگر خواهند چه مضایقه

درحساب مطالبه ونقدی وقیمت جواهر وغیر آن محسوب خواهد شد سودای سود اگرانه نیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم

حصه از جاگیر پادشاهزادها وامرا موقوف نمیشدند و عصر ما همه ضابطها بی ضابطه شد بعضی اوقات جمدة الملک

بجای خود میگفتند که ما بکار بیرون جات گاهی مامور نشده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و تردد

ما را خواهند دید واینمعنی زبانی هرکارها بالمنفظ بعرض والا رسیده بود در ینولا که از عرائض منهیان معروض شده که

غنیم لئیم برذوالفقارخان هجوم آورده رسد نمیگذارد و عرصه بر خان مذکور تنگ و کمک طلبست حکم والا بنام جمدة الملک

عز اصدار یافت که بکمک پسر خود زود رساند چون در رسیدن او اهمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت که ایشان

خود را عاشق پسر میگفتند حالا که بر و عرصه تنگست در زود شتافتن تساهل چرا مدعی شدن دیگر و چه دعوی

صادق برآمدن دیگرست ع دیگر بنحو ومنار که ترکی تمام شد رقعه ۱۵۴ فدوی قدیم الخدمت

باآنکه عمری در حضور تربیت یافته وخدمت کرده وگمان ضابطه دانی وشرائف انسانی درحق او بیشترست با وجود

این همه اهانت منصبداران پادشاهی وامیدار و قول سعدی یاد نمی آرد بیت من وتو هر دو خواجه تاشانیم

بندهٔ بارگاه سلطانیم عجب عجب از مقولات سعدالله خانست که الف بصورت قلم ونون

بشکل دوات دیوان که بصفات ملکی آراسته نباشد دیوبیست قلم ودوات پیش نهاده یا حیوانی یا تصویری

از نقش عقل وهوش ساده بعد ازین احتیاط لازم داند و باعتقاد خود نوکر درگاه والا را نیز بچشم خود شمارد و امتیازی

که میباید مراعات آنرا نامرعی ندارد رقعه ۱۵۵ فرزندزاده محمد عظیم امروز عرض کرده اند که پرگنه لشکرپور در جاگیر

شاه عالیجاه مرحمت شود از ایشان باید پرسید که این خیرخواهی بچه امید و رخاطر گذشته اگر شاه ایمای این

مطلب بآن فرزندزاده کرده اند چه مضایقه والا ازین خیالات درگذرند که اخلاص دلی نمی افزاید بل افزایش

غرور و پندار را شاید کفی بالله تعالی وکیلا وانا ادعوا ان یرحم کلهم وید خلهم ظلا ظلیلا رقعه ۱۵۶ خبر مرگ مخلص خان

شنیده باشید از شرائف انسانی و جوهر خداد انی و همه دانی او خطر بمید استیم رضی الله عنه این دار مرگ زاد

شد اند بسیار دارد و فوائدش باید از دل دانا و چشم بینا گو شخصی شکایت گونه پیش ما گفته بود که این مرد کسی را بهتر

از خود نمیداند جواب دادیم که بهتر از خود کسی را نمی باید رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ

رقعه ۱۵۷ خان فیروز جنگ یکرنگ من میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه خود بیائیم اما بچه رو

کدام نظر مشاهده نمائیم لهذا سیادت خان را نیابتهٔ فرستادیم تا بچشم ما ببیند و اظهار بالی تقصیر کند از میوه‌های نورس

آنچه اینجا بهم میرسد انگور است اما اطبای یونانی برای آن عمدهٔ مخلصان مزاج‌دان مضر است گویند لهذا

بر خود هم ناگوار کردیم ان شاء الله تقدس بعد صحت کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم فرد

یارب این آرزوی من چه خوشست　　تو بدین آرزو مرا برسان

رقعه ۱۵۸ خان فیروز جنگ

یکرنگ من تفریق فوج لا اجلاجیست فدوی زاده از وی بحضور پر امنت گنجور رفرستد که با نعامات و اذرات امتیاز

یافته با پیش آن دولتخواه خواهد رسید فرد

ای پسر تو شنو میشنیدن واقف نه ز اسرار　　باشد اندر پرده بازیهای پنهان عجم مخور

فرد آنچه دل از فکر آن میسوخت نیم بود　　آخر از بیمهری گردون بآن هم سا نیم

رقعه ۱۵۹ خان فیروز جنگ یکرنگ

من الحمد بعد دوری قلبی بیت　　گر در شمنی و بلمنی پیش منی

و رپیش منی و بی منی در شمنی

از احوال شما روزی اکثر اطلاع میداده باشند تا که مواصلت صوری دست دهد خانزاد عنایت الله خان اندیده ایم

جامی او خالیست مضحک　　شاخ گل هر جاکه روید هم گلست

رقعات بنام ذوالفقار خان

بهادر نصرت جنگ رقعه ۱۶۰ نصرت جنگ بی ریو یکرنگ من در اول این ملک در قلمرو فرماندهان دکن بود و هر زمان

متغلب از تصرف اینها برآوردند و ایشان را منهمک و مستهلک بلذات نفسانی و مستغرق امور دنیا دنی دیده

فرصت از دست نداده تخت و چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند

یعنی همان بیوفائی و نمک حرامی که با ولی نعمتان نموده بودند از نوکران خود دیدند بیوا و غیر که

بآنها سلوک بد نموده بیت　　دریاب کنون که دولتت هست

کاین دولت ملک بیرو دست

رقعه ۱۶۱ ولایت زرخیز بدست این کافر حربی خواجه دشمن چرا بگذاریم و تغافل در امر ممکن الحصول نمایم

ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین بکرر نخوانده ایم با سلیقهٔ ملک گیری نو عسد اسیری نداریم رقعه ۱۶۲

عالی نصرت جنگ را وولیب وغیره متعینان خود را سوای ملتفت خان پیش پادشاهزادهٔ عالیجاه بگذارد که آنجا

هم کار بسیار است و دست آنها اگر کوتاه باشد و در کار خللی نشود چنانکه بعضیها با زنا می حیا بیک کمان تیر

بی اندازند و نمی فهمند که خود از شانه تیر و بال آخرت میسازند ابیات

گندم از گندم بروید جو ز جو　　از مکافات عمل غافل مشو

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را　　که سر بکوه و بیابان تو داده‌ٔ ما را

العاقبة بالعافية رقعه ۱۶۳ نصرت جنگ نی ریوزنگ من چون گرفتن دکن که اهم بود تمام مصروف
کارشد الحمد لله صورت یافت اما خرجی که درین سفر ضرورت اثر شده ومیشود مداران برخزانه هند وستانست مبلغهای
کلی طلب طلبداران شده ومیشود در کرناتک دفینهای قدیم عظیم بسیار شنید میشود زمیندار بیجاپور کوبی ا صلیت
متغلب متصرفست ذبیر و سیوا پدر سیوا چه جنمیست ملکش ظاهرا چندان استحکام ندارد حاصلش بگفته
سیدی مسعود خان متوفی هفتاد و هشتاد لک هو نیست چرا در تصرف او باشد حقیقت ملک و تدبیر انتزاع از و
وازنائب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا اغماض و تغافل رود رقعه ۱۶۴ خان نصرت جنگ من
ارباب کار تیمار حال مردم متدین کم میکنند زیرا که ازینها تواضع آنها از اول تا آخر نمی آید و سفا کان در گرفتن
و دادن باک ندارند یعنی آب از دریا بخشیدن بخل نمیخواهد خلاف امر نیست دشوار نمیدانم روز جزا بر من چه
خواهد گذشت و بعد ازین بر سر بندهای خدا چه مصیبت خواهد شد فرد فکر شنبه تلخ دارد جمعهٔ اطفال را
عشرت امروز بی اندیشهٔ فردا خوشست بهر حال ارباب کار ذوی الاعتبار را در همه حال هراسان و ترسان باید بود
و هر لحظه التفیذ و الامان باید گفت رقعات بنام میرزا صدرالدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعه ۱۶۵
میرزا بخشی اخلاص کیش پنجابی بمنصب دو صد و پنجاهی سرفراز شده در دیوان تسلیمات بکناند رقعه ۱۶۶ میرزا
بخشی محمد ابراهیم خانا لیت ندیم بمنصب سه هزاری دو صد و پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای
ده هزار روپیه بعرض بیگم سرمایهٔ عز و افتخار اند و ختند حسب الحکم مشعر این عطایا باو برنگارد فمن عفا و اصلح
فاجره علی الله رقعه ۱۶۷ بنام بافلخان قلعه دار صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمت
از نظر گذشت از اراده گوشه گزینی و استعفای منصب نوشته است هرگاه گوشهٔ خاطر اقدس را که منظور نظر
خاص و پرورده لطفهاست با وسپرده باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد در صورت مبالغه البته منظور
داشته التماس آن قدیم الخدمت را درجهٔ پذیرائی خواهد شد و یکهزار روپیه در ماهه که دوازده هزار سالانه میشود
نقد مقرر خواهد گشت رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر حمید بداند حرف چند رو نست که شاه عالیجاه
عرض نموده که کس دشمن جانی بنده حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان بیکدا نیست
باکسی دشمن نیست و خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان برین ظلوم جهول مجهول باری فکر

کرده‌ی بدحالِ خود چرا اغماض نماید و مقدمهٔ سوءِ خود بهانست که اَلْمَوْتُ قَرِیْبٌ مِنْ شِرَاکِ النَّعْلِ وَاَقْرَبُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ

های های افسوس افسوس بیت — گهی از دست گاهی از دل و گاهی از پا نالم — بس عجب دردی ای عمر بی‌سر که من وا نالم

اگر مناسب اند عالیجاه بسپاریم و اگر کدورتی باشد صفا دهیم تا در امانت این فانی خیانت نکند هر چه بخاطر

رسد بر نگارد یا عرض نماید رقعه ۱۶۹ بنام عنایت الله خان دیروز ابوالوفا حاضر بود که درویشی پیاده دل آمده

چیزی برای عیال خواست گفتیم فقیر را بمدعا چه کار فقیر دل بریده و گریبان دریده باید مردم فقیر فقیر میگویند

نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد فرد — جهان آیینه و هست این صورت نقش نگار — نفس و از تقلید ندو میگوید الٰهی

اللّٰهم نبّهنا عن نوم الغافلین آمین آمین آمین رقعه ۱۷۰ هدایت کیش و اخلاص اندیش از اسلام آوردن

خیلی بر خود مینازند حسابست حالِ اولین در حضور چنین و نارسائی مزاج دومین را اینجا با عالیجاه چنان

فهمانیده باید گفت قطعه — نخستین چیز دبازنانه بساز — ورنه خود را نشانه ساختنست

زیرکان زمانه میگویند — زیرکی بازمانده ساختنست — خدا گوش شنوا و چشم بینا دهاد

والسلام علی اهل الرشد و السداد سابقاً که این کوزنگان بپادشاهزاده کردند او شنیده باشد چه کنیم خود کرده را

درمان نیست و ما بر طبق عرض این بحرانان حکم کردیم و گونه اجازت دستگیر کردن دادیم معلوم نبود که این

سیدیان آنقدر جرأت بهم رسانیده اند که بحضور پادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرفِ بی اصل نسبت بآن

سعادتمند نمود خوب شد یار باقی صحبت باقی انشاء الله تعالی می فهمیم بالفعل حسب الحکم بنام فرزند عالیجاه نوشته

شد و بیار علی بیگ بدهد که حسن بیگ ویران کار چکله کوڑا برعایتِ خویشی افضل اجمل تغیر شد سکنه آنجا

واتر فریاد می کنند و سر بر زمین می زنند و می گویند مصرعه — اگر تو می ندهی داد روزِ دادی هست

خبر اللّٰه و الکل این چکله از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان

امیان مصاحب جاگیر و رعایا و عامل این گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل در بعضی محالات

عمده پادشاهی نور ظالمانست آدم خداترس و آبادانکار چیده و فهمیده و بمیزان فکر سنجیده زود تعیین نمایند

از روز جزا بری الذمه پادشاه شویم عاملان خویش برادرِ دیوان و واقع نگاران ابنای جنس امین و فوجدار

باشند رقعه ۱۷۱ بهدایت الله زرین رقم بگوید که این رباعی در بیاضی که پادشاهزاده کامبخش مرحمت شود

بخطِ خود بنویسد رباعی
من خود زدهام چه نالم از دشمنِ خویش — آتش بدو دستِ خویش در خرمنِ خویش
کس دشمنِ من نیست منم دشمنِ خویش — ای وای من و دستِ من و دامنِ خویش

رقعه ۱۷۲ امیر جلال الدین
از شاهِ عالیجاه جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت نیست که بخشی با بود سید زاده کریم النسب و صحیح النسب است چرا برادر و نداز وکیل بپرسد

رقعه ۱۷۳ نوشته معتمد خان و حی نیست که خواه مخواه بران عمل توان کرد بنده ازین چیز ها بپرسد بهر حال چون او خود بخود بیزار است و مستعفی شده بنویسد که بدیوانی اکبرآباد و آمده خبر دار شود

رقعه ۱۷۴ اسد خان و پسرش بحضور نوشته اند که پادشاهزاده بحمایت زامی حرنی کمر بسته اند و بخود که بقلعه در آیند چنانچه یک روز بهمین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند اما زمیندار مرد و از خبر داری بندهای پادشاهی نتوانست از قلعه برآمد و ایشان را بر تاخیر در فتح قلعه بهمین سبب است حسب الحکم در باب محافظت پادشاهزاده و مفتوح ساختن قلعه با نها باید نوشت و مکرر بقلم آورد و چوالهٔ یار علی بیگ نمود که بداک نفرستد مثل پادشاهزادهٔ مرحوم و مغفور بمخالفت پیوند و کار پادشاهی برهم شود فرد

حقوقِ خدمت صد ساله العیاذ — بکشور یکه در و کودکان خداوند

شریف مکهٔ معظمه در هندوستان دولت بسیار نهیده هر سال برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که میفرستیم برای مستحقینست بجهت او فکر هیچ باید نمود که بآن جماعت برسد این مبلغ حتی بران نرسد بسوداگران عمده و مالداران و تجار بندر مبارک سورت از طرف خود بنویسد که اگر بطرف آنها بمردم اهلِ استحقاق حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی منحصر در اظهار شهرت نذر سرکار والا نیست مطلب بخوشنودی ارواح مطهره حضرات و جناب جل و علا توحید اوست صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاَصْحَابِهِ و در صورتیکه این هم متعذر باشد چرا استحقاق این ملک نباید رسانید که همه مقامات جلوهٔ او سبحانه ظاهر است نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ

رقعه ۱۷۵ رقعات بنام اسد خان
بهمین پور خلافت محمد معظم بهادر بنویسد بلکه عرضداشت کند که تجویز خدمت فوجداری جلال آباد و شیخ بسیار بجا شد پدرش سپاهی بود و هم متصدی از احوالش مفصل اطلاع نداریم منصب او چیست بنگارند از بعرض رسید که وکیل منصبداری که در صوبهٔ کشمیر جاگیر دارد بنا بر قضیهٔ محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن منجر در کچهری دیوانی از مدعی رجوع و او برعایت وطن داری حق آن منصبدار از آن کشمیری بی نمیدهانند

جهلا اگر عذر جهالت و بی‌علمی کنند شاید که اکرم الاکرمین کریم کند اما عالمان را چه عذر است مکرر آواز بلند گفته‌ایم
و باز میگوییم که مدار احقاق حق و دفع تعدی متعدی رو دیدگی هیچ یکی از فرزندان نیست تا بدیگری چه رسد
سه پیچ صبح بهر امیدی که مرحمت شده غیر از روز مبارک یکشنبه بندند و بهمان اکتفا کنند و از خود لسازند رقعه ۱۷۶
بفرزند عزیز بهادر باید نوشت که دنیا رفتنی و آخرت آمدنی شد چیزی که یادگار خواهد ماند و بکار خواهد آمد و همراه بگور خواهد رفت
همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات است امروز خود را فردای رفتگان باید دانست عاقل آنست که وقت حال را
که بین الماضی والاستقبال است غنیمت داند و از امر خیر و صلاح آنچه تواند بعمل آرد حال را رفته و آینده را آمده
پندارد زیرا که حال را روی در رفتنست و آینده را روی در آمدن فرد سعدی همه روز پند مردم
میگوید و خود نمی‌شنود گوش رقعه ۱۷۷ فدوی با اخلاص را که بدیره او فرستادیم و جهت تنبیه پدر و پسر
اعتبار او افزودیم طاشر ابر نخوت و پندار افزود و قدر خود را گم کرد استغفر الله لازم آنست که لوازم اعتذار و استغفار
بر خود واجب شمرده بدیره نصرت جنگ برود و عذرها بخواهد و خود را از زمره پشدستان پدرش انگارد و ذا بگفته
کانه کهو فراموش نسازد نظم
هیچ دانی که شیر مرد کیست
شیر مرد زمانه دانی کیست
آنکه با دشمنان تواند ساخت
وانکه با دوستان تواند زیست
رقعه ۱۷۸ بفرزند عالیجاه
عرضه داشت کند ایشان استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده‌اند احتمال قوی که سید سعدالله درویش نوشته باشد
بنویسد که عبدالقادر بیدل درین مقام دو مصراع دلچسپ گفته فرد
بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از در حق بهر استقبال می‌آید
بنام ابوالقاسم خان که بخطاب ملتفت خان سرفراز شده بود و بعد
فوت امیر خان بامیر خان مخاطب شده داروغه خواصان آن حضرت گشته و خیلی در مزاج اقدس راه داشت
و لطیفه‌های حسب حال و موقع بعرض میرسانید صادر شد رقعه ۱۷۹ بمحمد اعظم شاه باید نوشت که با فرزند حسن دیانت
و جوهر شعور ایشانیم زاهده بانوا انگه بیچاره تا چند بحال تباه دردمند خواهد ماند برا و شماست که دارو و تلافی حق
موجب خوشنودی خالق است میداند که فضل بیشمار حضرت آفریدگار آمرزگار چه قدر عفو جرایم بلیساهای عاصیان
بدکردار میکند باید برای خدا خاطر پاکیزه از کینه دیرینه و غبار پیشینه از سینه بردارند و آن ضعیف را که غیر از شما
دیگری ندارد و مشمول عواطف گردانند تو اسهایش آنچه کردند در سزای آن فریب دیدند گذشتنی

کلمهٔ غریب از زبان میان عبداللطیف ناکرده گناه در جهان کیست بگو گر شد نیست لهذا با همه کس ساختنی
قدس سره الشریف یاد داریم که خدا ناترس را دست راج راه دادن و ذی حق را از در راندن بدترین گناهانست بو حقیقی
زبان این عاصی پر معاصی را اثری بخشاد و زیاده برین چه باید نوشت که نباید نوشت رقعه ۱۸ حسب الحکم آنکه
سرفراز خان عبداللطیف هرگاه برای سلام جمدة الملک مدار المهام باید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد سلام
دست بر سر گذاشته عقب ایشان بروند و اگر بر پالکی سوار باشند بعد سلام مختارست و اگر بر فیل باشند برابر
راه بروند و اگر متکلم شوند جواب بدهد و الا لا او را و کانهو و دیگر بهجهزاریان از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان او را پان
دهند و دیگران را علیک نقل شقهٔ شاه عالیجاه که با فضل خان صادر کرده بودند سید کمال خان در گذشت
بوکیل باید نوشت که بعرض رساند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست عنایت الله خان حسن علی
هر یک بید انداز حضور پر نور سزاوار این کار دانند مقرر نمایند کشمیری درین صوبه نیست که ما مقرر کنیم و عنایت الله خان
راضی شود اضافهٔ این افغان الاعمل کاغذی خواهد بود و وصول شدنی نیست پرگنه از جمع می افتد و رعایا
ویران میگردند و نهیب او باین درجه بگوشش میخورد که اگر بجای یک روپیه یک روپیه بیارد مستلزم بیست
تغییر تغییر در کارها خوف الهی و دوا میه بازپرس پادشاهی شرطست دیوان را نباید که خویش و اقربا را کار فرما
میر مرتضی در اولی باشند و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد بروند جاگیر برای ظلم و اخذ و جر عمال نگرفت

[illegible]

علیه الرحمة والغفران در شهر صفر المظفر سنه ۱۲۷۷ هجری به مطبع نظامی واقع کانپور با رونق ... انطباع

وجه ختم بر خاتمه برای سند آنست که این کتاب مطبوع مطبع نظامیست و دستخط و مهر مصحح نموده شد

العبد عبدالله

محمد روشن خان حنفی

محمد عبدالرحمن خان